شمارهٔ نسخه خطی	شمارهٔ میکروفیلم	شمارهٔ عکس
۴۸۹۹	۱۱۶۹	۲۹۱۴

۴۸۹۹

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بتجلیات الانوار و جعل ارواح المحققین محل ظهور الاسرار الذی حیر عقول المشتاقین ببیداء الاحدیة باعلام العزة و فرط غلبة سلطان ظهوره لا تدرکه الابصار والصلوة والسلام علی رسوله محمد المختار الداعی الی الله بتبلیغ ایات التبشیر والانذار و علی اهل بیته الاکرمین الاطهار و علی اصحابه المعززین النجباء من المهاجرین والانصار و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد این رساله ایست در بیان طالبان راه دین و ارباب یقین پوشیده و مخفی نماند بر فقیر کثیر التقصیر معین المسکین که بعد دیار در خیبر اور از ایام وقوع اختیار سلوک دیار طریق سید عبور و مهر و مشیر سلوک دید در تفحص و تجسس ارشادیه خصال و عرفای عالی مقدار هم عبارت از مقربان درگاه اله اند سعی بسیار به تقدیم رسانید بجهت این التقواری الی انتری و حجری بیش مشاهده نمیکرد دید تا آنکه بعد از بیرون آمدن از هندوستان بولایت سکندر رسید و از انجا بولایت قندهار رفته توطن اختیار کرد بعد از آنکه روزی چند از سکونت این مسکین گذشته بود در تاریخ سنه احدی و ثمانین و تسعمایه بجانب هدایت منقبت ولایت مرتبت ... و الالهام مرشد طوایف الانام زین الاسلام والمسلمین مولانا مخدومنا ... الدین محمود القوسی المهدی قدس الله تعالی سره الاقدس ... دران زمان نشان میداد در سلسله حضرت عالیات ... بزرگ ... پیری ... از ولایت ... در تمامی ... بود

بواسطه تشویشات دوران وقف داخل این بود لا بد قندهار تشریف ارزانی

و معهود ولی [illegible] میان در طریقت به واسطه بحضرت مخدومی مولانا نور الله [illegible]

پیر ایشان بحضرت مولانا سعد الملة والدین الکاشغری و نسبت ایشان

بحضرت خواجه بزرگوار بهاء الحق والدین نقشبند والیشان از نظر قبول بفرزندی

از حضرت خواجه محمد بابای سماسی است و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت

از میر سید کلال چنانچه در نفحات الانس مذکور است قدس الله تعالی ارواحهم چون

این بمقدار معتقد این سلسله بزرگوار بود صحبت این نوع عزیزان مغتنم شمرده

اکثر ایام ملازمت شریف این بزرگان قیام می نمود در رسایل و کتب این طایفه علیهم

معلم بعضی را طریق سبق و بعضی را بعنوان مقابله میگذرانید چون فصل الخطاب و کلمات راز

و نزهة الارواح امیر حسینی و شرح رباعیات مخدومی مولانا نور الدین عبد الرحمن

جامی و رساله حضرت شیخ صدر الدین قونیوی و منطق الطیر و اندکی از مثنوی حضرت

مولوی رومی قدس الله اسرارهم در اثنای مقابله و قرائت این رسایل سخنان بزرگان

در بار گوهر نثار آن وسیله روزگار در رسایل [illegible] ایراد میکرد است چون فقیر

از استماع این سخنان بهره [illegible] آنها از شرف صحبت آنحضرت در یافته

و عذوبت کلام خجسته فرجامش بخشیده بود بدین بهره نمانند بعضی از آن سخنان را

در مسوده ساخته بود و از برای طالبان یادگار بگذاشت و این رساله را انیس [illegible]

الطالبین ساخت امیدوار از کرم ناصحان [illegible] آنکه اگر [illegible]

این سخنان مشغول نمایند [illegible] در آن حین اگر سهوی [illegible] ذیل

عفوی بر [illegible] فقیر حقیر کثیر التقصیر [illegible]

والله الموفق والمعین [illegible] علیه الصلوة والسلام

بنور یعقوب علیه الصلوة والسلام فرستاد تا بوی کرد بینا شود چون او را ببینند

بشناسند زیرا که حق تعالی اجل و علا اول کلام مجید و فرقان حمید خود را به بندگان خود

فرستاد تا علامات او ببینند و راه او دانند تا چون او را ببینند بشناسند مقصود آنکه

شما مامور بید بگفتن کلمه شهادت و گذاردن نماز و ادا روزه و زکوة و گذاردن

حج اسلام و طلب نمودن حلال و مجتنب بودن از حرام و لیکن مامور نیستید بطلب

کشف و کرامات و خوارق عادات پس درین زمان چون پیر کامل مکمل ظاهر

نیست راه شرع را از دست مدهید و هیچ کس بمقام بلند و درجه ارجمند

ابرار یعنی بزرگان نیکوکار نرسیده مگر بملازمت سنتها و گذاردن فریضها

بوقت و صحبت نیکان و محترز بودن از جاهلان لقوله تعالی واعرض عن الجاهلین

زیرا که صحبت با جهل دنیا و مردم بیگانه چون زهر قاتلست [illegible] صحبت ابدال

[illegible] است اندر دل خیالی او بر دمی [illegible] ابو محمد [illegible]

واعرض عن الجاهلین و نفس تو جاهل ترین جاهلانست سزاوار تر است

بآنکه از وی اعراض کنی کمال جهل نفس آنست که با آنکه بخود قایم نیست و ظلال دیگران است

خود را موجود حقیقی می پندارد و [illegible] مولانا معین الدین

روح الله روحه در اربعین خود آورده اند هر بار [illegible] یکدم در صحبت

کاملان کثری توبه چندین زخم از وی بتیغ [illegible] در صحبت نفس اماره

خودی ان النفس لامارة بالسوء اگر از زخم آن بدل و جان تو رسد یاد [illegible]

باشد [illegible] مقصد [illegible]

[illegible] دور به دور [illegible] امام خود کنید

از نتیجه و ثمره انوار خدا تعالی در آخرت الطاف و الهامات ایشان خواهد رسانید
و شیخ الاسلام در رساله خود آورده است که انوار القضاه [illegible] در این زمان
سرمایه عمر را در طلب کردن طلاب را که حقیقت نباید [illegible]
ظاهر شریعت قناعت باید نمود آنچه در دار الادب این دو جوهری اگر
امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام همام شافعی المطلبی است لیکن
قبول رسیده فردا دکان صرافی قیامت رایج و روان خواهد بود اما
حق قایل قدس سره گفته است که تا امانت از میان خلق برخاسته
دوستان خود را نهان کرده یعنی سرائر و حالات ایشان پوشیده گشته
میفرمودند که شیخ زین الملة والدین الخوافی قدس سره علیه الرحمة
میفرمودند که بعد ازین اسم الباطن مربد اهل حق است که از اهل حق
ظاهر نخواهد شد زیرا چه مامور باظهار نیستند و اگر کسی دعوی این کند
زنهار که اقتدا با وی نکنی که فلا بجه خواهد بود و اسم المذل بر وی او
هر که میگوید که من درویشم او درویش نیست ترکش اولی است [illegible]
درویش را این کیش نیست آنکه درویش است در معنی و صورت پنهانی
بهر مال و جاه دنیا با کسی دعوی نیست بلکه خویش را کی قلب سازی
شیخ را بینی درو [illegible] شیخ میگوید کسی را که بر دل از خویش نیست
ریش بر روی و در بر [illegible] غیرت [illegible] نتوان گفت گرد دل
او ریش نیست و چنانکه مولوی رومی فرموده اند چون بسی ابلیس آدم روی
است پس بهر دستی نشاید داد دست زانکه صیاد آورد بانگ صفیر
تا [illegible]

تا نگویید مرغ آن مرغ کیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است و حضرت خواجه میفرمودند قدس سره که از آن
بود و سه کار از نخست آن بمعنی که چون روی او بینی دل تو بدو گراید
دوم آنکه در مجالس چون سخن کند ز معنی همه سر از هستی بجهت بیرون باید
سیوم آنکه بود بمعنی وی افضل عالم که از هیچ عضو او در او حرکات بی جا نیاید
نقلست که مولانا نظام الدین خاموش سبط مولانا علاء الدین مکتبدار
رحمهما الله تعالی در وقت رفتن از این عالم فانی بآن عالم باقی بیاران
و دوستان خود میفرمودند که امور [illegible] توسل بحق توان جست منحصر
گشته بر سه چیز کلام خدا و حدیث و سخنان مشایخ البته البته که روز [illegible]
آنها قرآن و حدیثی چند از احادیث سید الانس و الجان و کلمه چند از
سخنان اولیاء و دوستان حق باید خواند و مقارن عمل باید ساخت
میفرموده اند که حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن فرموده اند که سکه
[illegible] نوبت آخر بجهار از دند یعنی حاصل آنست
که چنانچه خاتم الانبیاء که حضرت رسول خدا و نبوت که مرتبه اول است در مکه و مدینه
بایشان نظام یافته و باتمام رسیده نوبت دوم که ولایت است در بخارا
بحضرت خواجه بهاء الدین علیه الرحمة تکمیل یافته باتمام انجامیده
و بحضرت شیخ ابو عثمان مغربی فرموده که عالمی از مدعی بهتر بود از برای
آنکه عالم [illegible] را طلب پوید و مدعی بجای دعوی خویش گرفتار

آمده باشی بایه تقریب این بیت را خوانده‌اند طاوس بردان پرِ بریده از باغ
زان لقمه زبان همی برد زاغ حرف عشق از سر زبان [illegible]
مشرح این آیت از بیان حال رست مدعی کی رسید بدعوی عشق
طالب نام ازین نشان دور است [illegible] شاه طریقت [illegible] در [illegible]
افتاده‌اند هر را دو بر کوی تو بدعوی باشی ریسمان تنگ نیست [illegible]
ز [illegible] باشی کو مرد لاف محبت کی راست بود هر را دو [illegible]
هوس دینی و عقبی باشی میفرمودند مولانا غیاث الدین احمد باهل
صورت خویش نه‌اند تشند زیرا چه تمام دنیی نشان اند و از حقیقت بی‌خبر
و غافل‌اند بیت بر رخ هر کس این زینت داغ غلامی تست که برو
بود دشمن اغیار هم او دست می رسید احمد با وجود آنکه از احوال کشف بود
با وجود [illegible] نه‌اند تشند و میفرمودند مرد [illegible] کیست نا برادران هر جا [illegible]
بعد خویش داشت [illegible] پس هرگاه ار یکی از اهل سعادت
و کشف باشی باین مقدار توجه او و سطعام با و میل نداشتند پس یکی از اهل
و هوا باشی و میل جاه در خاطر داشته باشی بگو با وجود خویش دشنه باشند
پرخوار شوی غافل و بیمار شوی کم خوار شوی اگر نه خوار شوی میفرمودند
شیخ علی الاطلاق یعنی شیخ فرید الدین عطار و سید علی الاطلاق رومی
یعنی امیر حسینی سادات و مولانا علی الاطلاق یعنی مولانا جلال الدین
و خواجه علی الاطلاق یعنی عبد الله انصاری رحمة الله علیهم اجمعین

میفرمودند هیچ اهل حق کج نمیتواند رفت و هیچ کژی راستی نمیتواند نمود
و هرگز مردی چیزی نکرده و از هیچ چیزی مردی نیامده میفرمودند مولانا
غیاث الدین احمد بسیار میفرمودند و مِنَ الْعِصْمَةِ اَنْ لَا تَقْدِرَ یعنی از عصمت
است ترا قدرت بر معصیت نمیدهند و گفته‌اند در اصل معصیت سه چیز است کبر و حسد
و حرص و همه کس طاعت تواند کرد اما از معصیت دور بودن کار صدیقان
و مجاهدانست میفرمودند درین زمانیست اگر [illegible] و معتقد نباید شد و [illegible] بخلق
خدا باید بود یعنی از مدح و ذم ایشان ساکت باید بود و صحبت بنفاق نباید داشت
ابر نفاق بخلق خدا نفاق بخدا و رسول خداست میفرمودند در حضرت خواجه حافظ
شیرازی بیتی فرموده‌اند در دلالت میکنند بر انزوا و کم اختلاط با خلق خدا
هر کجا خط [illegible] بینی جهد کن تا بردان خط باشی میفرمودند هر کس نزد
تو بدنام عبد الرحمان کار دگر دعای سیفی میخوانده گفته باشی اگر دشمن
دشمن پیدا شود سیفی برای دفع او توان خواند فرمودند هر روز چند بار باید
گردان که نه تو خواهی ماند و نه دشمن تو چون تو و دشمن نمانی دشمنی هم نخواهد
میفرمودند که شخصی از عزیزی پرسید که خدای تعالی را خود حاجت نبود بخلق
پس سبب آفریدن چه بود آن عزیز گفت خدای تعالی را مصنوعات بسیار بود
نظاره کنند که می‌بایست دیگر نعمت او بسیار بود خورندگان می‌بایست
دیگر رحمت وی بسیار بود گناهکاران می‌بایست آفریدم تا از من سودی کنند
تا شنودم دست آلودی کنند من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا در بندگان
جودی کنم من نکردم پاک از تسبیحشان پاک هم ایشان شوند و در فشان

پیغمبر میبوده‌اند مولانا علاء الدین محمد میفرموده‌اند هر کسی که از رباعیات اهل حق یاد گرفته
زنهار دست رد بروی نباید نهاد زیرا او را چیزی بر این داشته است از یاد
گرفته میفرموده‌اند از حضرت حق نومید نباید شد زیرا اندک چیزی بدل بسیار بخشش است
چنانکه مشهور است که فردوسی را باین یک بیت بخشیده‌اند مشو نا امید
از فضل الهی مده بر فضل الهی نگاه کن که اهی گر چه داری چو طاعت عشق از عبادتش
در گنه کاری ز فیض رحمتش دل بر مدار تا بنده در جوانی و تن درستی در مقام
خوف بود اولیتر است تا بر نافرمانی حق دلیری ننماید اما چون بر گشت با بیماری
در مقام رجا بود اولیتر است تا شکسته دل نشود و شیطان او را نومید نکند
از خداوند تعالی بس کریم است میفرموده‌اند مولانا علاء الدین محمد را اعتراضی
نسبت به مردم بخاطر رسیده بود پیران مولانا سعد الدین محمد علیه الرحمة
بنور ولایت دریافته این بیت را خواندند شرا با کار زران زری چو کار است
در جامه پاک گو بنه یا نشو بنه دیگر در عنوان دین او را اندام والدین
خدای تعالی یاد در بندگان خود پنهان کرده است پس هیچ بنده را خورد مدان توجه
دانست باید که روی از اولیای و دوستان خدای است و تو ندانی بعیب
عجب و تکبر نظر بخلق مکن در دوستان خدا گم کنند در اد باشی دیگر تغییر
و ویرانه و پادشاهانه و صدر شیخ الاسلام و مفتی و قاضی و محتسب
چکار داری عبدی و نیکی مردم حالیا روزگار است امر معروف و نهی منکر
بدل باید کرد امر معروف و نهی منکر مضمون کلام و حدیث مصطفی است
یا مضمون هر دو خالی از این نیست هر خواهند بایند که نشنوند و هیچ

سعادت و بهروزی و الا حال شقاوت و بدروزیست و حال الا اکثر
که نمی شنوند بلکه بعداوت میرسانند میفرموده‌اند کفر در اثر آنکس مضر است اگر با وجود هزاری
بر حقیقت ... زان میفرموده‌اند ترکی مریدی یکی از اولیا رسیده بود و ریاضت
کشیده و خلوات نشسته آن ولی با متحان روی بجانب آن ترک و جمعی از درویشان
کرده گفته تا که چند نزد فلانست کسی که تواند از او طلبید ترک برخاسته
گفته هر اوقات باید تا روم و سر شما چهار جا شکافم و زر را گیرم آن ولی
گفته از راست ترکی مسلمانی شغل هزار خویش است بیگانه از خدا
فدای یکتن بیگانه آشنا باش میفرموده‌اند دریای جانست سیلی بیماران
بانی ناتوان هم غرق شدند مردمی در آن قافله بعضی بفقیر اشارت نمودند
که این بی نماز را ببیمار گزار دل دلالت فرما گفتم اگر گویم و بشنوند فبها وگر نشنوند و عناد
ورزند کافر میشوند جماعت فاسق بهتر از جماعت کافر میفرموده‌اند مردم در زمان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم هموار شده‌اند و باسلام تمام در نیامده‌اند بعضی مسلمان بوده‌اند و بعضی
منافق و بعضی کافر با وجود توجه پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی لعلک باخع نفسک الا یکونوا
مومنین مگر تو یا محمد هلاک کننده‌ای تن خود را یعنی خود را هلاک خواهی کرد از غم آنکه ایشان
نمی گروند لقوله تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین
هدایت در این آیت ارادت رستی ای محمد راه نمائی با یمان هر که را دوست میداری
هدایت او و لیکن خدا راه می نماید با یمان هر که را میخواهد و او داناتر است براه یافتگان
یعنی آنانکه مستعد هدایت الله یعنی آنها را در ازل حکم هدایت ایشان صادر گشته
هر گاه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم این نوع خطاب میشود توجه کسی ناشی است را این دعوی با
کسی زیرا هر دعوی ... و خود نمایی والتعدی ... نکند بر زبان میماند

هر اسرار در بند عبارت می شود هرچه دارد در جامه عبارت می شود مخصوص ازان آن

الناس نمود هرچه شود اگر حکام را نصیحت فرماید چون نزد ما می آیند آن را

فرمودند در تاز ما پیش ما می آیند در نصیحت نکردیم اگر نصیحت کنیم دیگر نزد ما

نخواهند آمد دیگر آنکه نصیحت کردن بر عوض عظمت و بزرگی نهادنست و آن

باب ماند از دو هر گاه جز اینها بر شر اینها هیچ بد نا لیابی بباید که الها

در نصیحت میکردند ملاحظه ایشان بشتر عصمت و الهام هیچ نیکو بیند و خود

همه را از نزد حق میدانند از آن جهت دم نمیزنند چنانچه میفرمودند اما او

ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه بمرتبه وحدت ذات رسیده بود از آن بود اگر چه

میدید و می شنید همه را از حق میدید و می شنید هیچ نمیگفت و او الهو [illegible]

عمر رضی الله تعالی عنه بمرتبه جمع الجمع رسیده بود از آن بود که گاهی در مقام

گفت و گوی در آمد امر و نهی میفرمود میفرمودند مولانا جلال الدین محمد میفرمودند

مرشدی القصد فی دی بیرون آمدم کسی را در آن راه بدی و نیکی مشهود

نبود و هیچ کس از وی حقیقت رسید ندیدم در السیاله از وی ترسیدم و ترک آن

فساد کردم بعد از آن بخاطر رسید مر بدان هم در بین در کار نگاه باید چنانچه

شیخ ابو مدین فرموده لا تنکر الباطل فی طوره فانه بعض ظهوراته یعنی انکار

مکن باطل را در طوری که دارد زیرا که باطل بعضیست از ظهورات وی

سبحانه و بدر که اورا از جانب خویش آنکه مرتبه دارد یعنی و برا مظهر حق

بشناس تاکه اثبات کرده باشی و برا آنچه هست آوردند مراد از باطل

عدم است که ضد وجود است کما ذکر فی اصطلاحات الصوفیة الباطل

ما سوی الحق و هو العدم اذ لا وجود فی الحقیقة الا للحق لقوله علیه الصلوة

والسلام

و السلام اصدق کلمة قالتها العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل

و بدین تقریب این بیت خوانده‌اند دو بیت کس و طعنه کم زن بر بدان بیش

دام حکم عجز خود بدان میفرمودند در اگر کسی خواهد از ایمان بسلامت برد

ترک سرزنشی و عیب خلق می باید که هر چند فاسق یا کافر باشد بتخصیص از سرزنش

و عیب اهل صلاح و درویشان که دلال اسرار مردانند و اگر نکنی محروم

شوی محروم از آن سری که اسرار می باید اظهار بشیر و نذیر امر کنند

بایدار تیغ فقر بر هجر کنند چون باطن مردان مثل سوهان است گر خود

خبر ندبر زبانها تیز کنند ای خواجه فقیر سالها و نجان بر بخود تیز ادو مرزان جان

بشنو تو حدیث شاه سبحان از کس تو مرنج و کس مرنجان و باید با جلالت نفس

خود بپردازد و از بهر مضمون حدیث نبوی از طعن در خلق احتراز باید کرد

ومن عیّر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به یعنی هر کسی سرزنش کند

برادر مومن خود را بگناهی نمیرد تا آنکه مبتلا گرداند او را خدای تعالی بآن گناه

و در آن ست هر دو خصلت از هیچ شری و بدی برابری نکند بآن یکی کفر

آوردن بخدای تعالی و دیگر خلق را رنجانیدن و آزردن بی موجب شرعی چنانچه

شیخ سعدی فرموده قدس سره العزیز بترس از خدا و میازار کس اهل رستگاری

همین است سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است هر که زبان خویش را از مردمان باز

دارد خداوند تبارک و تعالی عذاب خویش از وی بنده باز دارد و هر که خشم

خویش از مردمان باز دارد خداوند عز و جل خشم خویش از وی بنده باز دارد

سوی کس منگر بچشم [illegible] تا کشاید بر دلت در از ریاض ورکنی [illegible]

بچشم کم نگاه بسته کرد بر تو از دلدار را ابوالقاسم حکیم گوید بیازار و
واگر بیازاری زندست میازار زیرا چه بیشتر طلب فی بعض بکش تا ممکن است بیازار مردم
وگر تو مردمی کس را میازار گفتا بجفاهای خلق مشاد نباشی از برای آن یعنی
از نیکی ایشان زیرا از جفای خلق ترا بخداوند خواند چه هر چند از خلق نومید تر شوی
بخداوند نزدیکتر شوی و بر خلق ترا از خداوند نبرد زیرا چه وفای خلق ترا از
حق مشغول کند و چون مشغول کرد از خداوند ببرید و هر که خواهد که از آزار نشود
جهد کند تا کسی را نیازارد ابوالقاسم حکیم گوید بزرگترین گناهی [illegible]
ایمان آزار مومنان است پس الذین یوذون المومنین [illegible] ایمان النصیحت [illegible]

نیازردی

هر که خلق آزار حق بیزار از و نیست او مومن و [illegible] بگو ای [illegible]
از عیب خویش دید هر عیبی گفت آن بر خود می دید عیبهای [illegible]
او بر شمرد عیب داران از عیب داران هیچ نبیند هر که عیب خود دیدی
زنهار که بدی دیگری از اصلاح خویش غافل زاین خلق از خودای [illegible]
لاجرم گویند عیب دیگری [illegible] معترفم در کار خویش جمله خطا است معذورم
از آنکه بر نشر مشهور است ای خواجه اگر توان بر اصلاح بکوشی
در عیب نظر مکن که بی عیب خداست اما اگر نظاهر اوی ببیند که خلاف
شرع است قبول نکنند البته و دنبال خدا بر سید خواب باشد و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون مقرر و معین است هزار گنج عبادت
هزار گنج کرم هزار طاعت شبها هزار بیداری هزار روز بروزه
هزار خلوت شب قبول نیست اگر خاطری بیازاری بدی مکن

درین

که درین کشتزار زود زوال بدار ای دهقان هر روی از نیکوکاری از درویشی
بر گیرند از چه مذاهب دارای گفت مذهب دهقان گفتند مذهب دهقان چیست گفت آنچه
نیکو کار دید هر و نیز بود ندارم خود را به نیکی و بدی دنیا زائم باید کذاشت و با خود بشهر
آن خوش حال معلوم نیز باید شد و هر چه بود و است و خواهد بود از نیکی و بدی
و قبول و رد داند کو بسیار دوزان و شمار در لوفت و طالبت و عطا و حرمان
و سود و زیان و کفر و ایمان و فقر و غنا و لذت و عنا و رنج و راحت و معصیت
و طاعت همه بارادت و قضای او است و هیچ چیز از مشیت او و حکم او بیرون
نیست پس همه را از حق می باید دانست و می بدان تا ملول نشوی از گنهکاری
خلق در آنست که بدل بیدار باشند و بخدای عز و جل امیدوار هر چه می باید اگر
از خدا بینی شکر کنی باشی و اگر نه از خدا دانی کافر باشی کافی است
خدا و رسول را ناشناختن و فرمان نابردن و هیچ تمیز نیاد و سیم از حیوان آخر
داشتن و ملحد شد چیز است اول آنکه اعمال شرعیت فرو گذارند دوم آنکه
ایمان بعث ندارند سیوم آنکه خون و مال خلق مباح دارند ملحد بودند اگر
با باصد ابدال را میگفت که فلان کار کردم ملحد بود و اگر نه خوب شود که چنان شود
واگر میگفت که در فلان کار سعی کردم شد میگفت که خوب شود چنان نشود زیرا
اگر خدا میخواست چنان می شود چون خدا نخواست چنان نشود و بعضی ارباب
العجمه و سکون الواو ملحد شد ملحد معتقد از امامان و شیخان یاد یا
باید آورد و نا شکری نباید که هر گاه بخند مرتبه ایمان معتبر شده باشند
محل آن است غیرت معاویه با وجود آنکه کاتب وحی بودن و خال به رسول صلی الله
و علی آله و سلم از و آن امور از اهل شرع بخطا نسبت میکنند بد و نیز با وجود

قرب زمان رسول فرزندان آنحضرت سابقیل آورد دو ماه و شمار از بنیاد یعنی از ان زمان
جان لسلامت می بریم منت عظیم می باید داشت و صد جای دیگر باید کرد
در زمان خلافت خلفای راشدین ملاحظه بسیار می نمودند چون آنگاه بگذشت
قرار یافت سلاطین چند ملاحظه میکردند بر زمین میخوردند بجهت آنکه تمام نجابت
شرع نمی آمد و نیز میفرمودند از فلان و فلان آنکه بعد تری چند نجابت
ایشان اند انجم گفتم شما در حق شیخین رضی الله عنهما چه میگوئید هر چه سخن
دانید حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه راوی این حدیث است که خواجه
محمد پارسا در فصل الخطاب نیز این حدیث آورده اند قال النبی صلی الله
علیه و سلم ابو بکر و عمر سید الکهول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین
و المرسلین در باب ایشان غرور و هیچ نگفتند میفرمودند چون رسید نزدی
ملاقات کنید گرمی و نرمی یعنی سلامی گرمی کنید و رفتن نزدی ایشان اگر سخن
مشغول شوید معادا بر عیب اطلاع یابید در دل از ایشان چیزی آید باید که
از ایشان احتیاط کنید و اگر بیند نشود و آن لمر در میخ بعد اوت [illegible]
آن لمر و بر گردد صلی الله علیه و علی آله و سلم و آن سبب گرفتاری دنیا و آخرت گردد
اعاذنا الله منها و میفرمودند حضرت خواجه محمد پارسا در فصل
الخطاب حدیث طویل آورده اند در دلالت میکند بر نجات
و آمرزش محبان آل سید الانس و الجان و گرفتاری دشمنان ایشان و بر آن
[illegible] کلمه چند از ان حدیث است من مات علی حب آل محمد مات شهیدا
الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من
رحمة الله تعالی الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة

آورده

در کتاب فوائد آورده الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا حضرت مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی رحمت بسیار بر اولاد و رسید عثمان بیگی از حکام زمان خود
نوشته بعد از در فصل الخطاب مذکور است هر مسلمانی از خداوند تعالی
ایمان داشته و الفرمان [illegible] فرق ستارها وی است بخدای تعالی ارادت گوی
دارد در انجه منصوص است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا الیس اعتقاد کند و هر چه در حق از اهل بیت از خدای تعالی
از ایشان عفو کردن می باید بر مسلمانی زار عیب کند که راه خدای
تعالی آموزنده باشند و این نه بسبب علم ایشان اند و نه بواسطه چیزی دیگر ایشان
فرستاده اند بلکه بسبب عنایت حق سبحانه تعالی واقع گشت نسبت با ایشان که
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و حکم [illegible]
در آن است ظاهر خواهد شد از خدای تعالی ایشان را امرزیده بر آنکه اند
پس اگر چنانچه این معانی را ملاحظه نمایند و بقول جماعتی از عیب
ایشان کنند با این قول عمل نکنند امید است در دنیا و آخرت سبب نجات و رفع
درجات باشد والسلام انتهی کلام العارف الجامی قدس سره [illegible]
در جامع الصغیر حدیثی آورده در حرف واو از حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند
که وعدنی ربی فی اهل بیتی من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم
یعنی وعده فرموده مرا پروردگار من در حق اهل بیت من که هر کس از ایشان
اقرار کند به یگانگی خدای تعالی و به رسالت من که محمد ام انکه عذاب نکند
ایشان را مغفور نموده اند و [illegible] الاقربین و اخفض [illegible]

اتبعك من المؤمنين فان عصوك فقل اني بريء مما تعملون بيون نازل گشت
اول کسی که اسلام [illegible] فرمود حضرت فاطمه بود یا دختر محمد تدبیر خویش کن ای
فرزند ترا لود بیزارم و صفیه عمه خود را گفت که کار خویش مشغول کن من ترا
دلست نگیرم زیر الم فراغ رفتن و دلیری کردن با امید شفاعت هیچ جای بود
که بیمار پرهیز نکند با علما دانکه بود رد طبیب و استاد دلست شاید ازین پرهیزی
بیماری بجان کشد و علاج پذیر نبود میفرمودند ام ولا شیخ زین الدین خوافی
علیه الرحمة از سمرقند آمده بود و بعد از آن که تحصیل علوم میسر گردیده اکابر بر
بدیدن ایشان آمده اند حضرت شیخ زین الدین از ایشان [illegible] سوال
کرده اند در مجلس دو سوال را ایشان جواب گفته اند شیخ فرموده اند
که فرزندم اگر چه ملا شده اما نسبت این با جوانان نسبت قطره است بدریا
حضرت شیخ از گفتن این سخن بسیار کلفت کشیده اند زیرا چه ایشان
انجا بدیشان آمده در خلوت رفته مدت دراز بودن یکی ملاقات
کرده اند تا آن حجاب مرتفع گشته میفرمودند [illegible] و هیچ هرگاه
که ملا یا را چندین عذر میکند تا [illegible] عذر میکرده باشی
[illegible] بیت مولوی رومی را خوانده اند سر بر آن از آستی تا راه [illegible]
در بادیه مردان مجولست ترا [illegible] عیبی است بزرگ بر کشیدن خود را
از خلق جهان بزرگ دیدن خود را از مردمک دیده بباید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود را [illegible]
[illegible]

درویش سواد اعظم آمد یعنی کم و بیش [illegible] درویش در دارین سواد
اعظم است که او نور ذات است یعنی درویش هرگاه که خود نیست گردد بنور
ذات پیوست میفرمودند که حضرت امیر جمال الدین محدث میفرمودند مراد از سواد
الوجه خال روست چنانچه زینت روی خالست زینت درویش سواد وجه است
در دارین یعنی در زیست میفرمودند که امیر جمال الدین سید [illegible] هر کس [illegible]
سید تقلید یقین بیند او را که ایشان فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کس را
[illegible] میفرمودند مراد ایشان آن بود مردی پاک مذهب و پاک اعتقادست
میفرمودند مر طالب علمی از حضرت خواجه عبید الله رحمة الله پرسیده بود [illegible]
دنیای مردار گرد خدام شما است از و به جدا است اما در قیامت ازین خود
سوال نخواهند کرد حضرت خواجه علیه الرحمة فرموده اند که فردای قیامت هر کس را
بیند از و سوال کنند میفرمودند بهترین چیزها علم است اگر کسی علم را افضل حق داند
و خود را در میان نبیند و ترک عجب و [illegible] و تفوق بر اخوان کند [illegible] اهل
نجات گردد و الا بر خطر عظیم است لقوله علیه الصلوة والسلام الناس کلهم
موتی الا العالمون والعالمون کلهم موتی الا المخلصون والمخلصون [illegible]
و ان خطر است و خودبینی و عجب است که همه عالم ثواب تو بود گر [illegible]
آن عذاب تو بود و این بیت را نیز فرمودند ملا و شیخ و واعظ [illegible]
یا رب ز شکر ایشان ما را بدر داری و این رباعی مولوی رومی را خوانده اند
این جمله کتابها که از بر داری سودی ندهد چو نفس کافر داری سر را بزمین
نی تو در وقت نماز انداز این بنده در سنه [illegible] میفرمود [illegible]

نور الله مرقده میفرمودند در تعریف شیخ محمود شبستری از زهی انصاف با وجود آنکه
از شیخ فرید الدین عطار [illegible] النسبة در گلشن شیخ فرید الدین عطار را
چنین تعریف کرده بیت مرا از شاعری خود عار ناید / که در صد قرن چون
عطار ناید اگر چه زین نمط صد گونه اسرار / بود یک شمه از دکان عطار
و ایراد این بر سبیل اتفاقست چون دیوان فرشته استراقست میفرمودند
که سلطان محمود ما جناباذی هم در موضع ما جاباد آسوده اند در جوار شیخ شهاب
گنبد کبیر آبادی هم مرید حضرت شیخ زین الدین الخوافی بوده در آمده اند
بعد از آنکه شیخ بمکه تشریف برده بودند از قرب هفت قدم و اپس در
و سنگی بینند از هر جا که آن سنگ فرو می آید آنجا را بکن چاه آبی پیدا خواهد شد
آنجا خانقاهی بساز چنانکه اشارت نموده بودند چنان کرده اند چاه آبی پیدا شده
و باندک زمانی خانقاهی ساخته اند و مشغولی می نموده تا آنکه حضرت شیخ از مکه
مراجعت نموده اند و شنیده بودند که شیخ شهاب کرامات میگوید و نذر میگیرد
و میگوید فاتحه [illegible] نذر چندان فایده ندارد اما چنان نمیشود هم مردم نموده اند
زیرا چه کسان جهانشاه مالهای شیخ شهاب را برده بودند چون بجهانشاه
عرض کرده اند گفته اگر شیخ باید مالهای ایشان را وا دهید شیخ رفته اند و گفته اند
که اگر تعلق بما باید داشت [illegible] بردند چون حضرت شیخ بزرگ در ابراباد در سر آب خانقاهی ساخته
بعد [illegible] آمده اند شیخ شهاب جوانی بدیدن ایشان آمده او را
طلبیده اند در آن روز چون شنیده او را طلبیده فرموده اند که شنیده
از کرامات حیض مردانست هرگز نشنیده که از سینه از خانه بیرون آمده گفته

کرامات [illegible] دارم

نکرد در روشن و هرگز ننماید / سنگ از تربیت لعلست و یاقوت چنانکه اطلس شود
از تربیت تو است اگر تاثیر صحبت ثابت ای دوست نیاید [illegible] از بیضه بیرون
اب [illegible] کار و رفیق محکم افزار که موسی را خضر میکرد اشتار چو جمالی تربیت رفتن بی دلیلی
بیامد مصطفی را جبرئیلی در بیان معتقد اعتقاد اگرچه است از والدین بهره دار دانسته آنکه خود را
در والدین شمرده دارد بیت هر که از آب و خاک تربیت ندارد اقتدا بر وی مکن که آبرو ندارد
آن خاک و آب بیان هم در کتاب اشارتست آن خاک و آب ایشانست از آن عبارتست
میفرمودند که خواجه محمد پارسا در رشحات فصل الخطاب آورده اند که هر کس خواهد که بپایه
بزرگان رسد باید که [illegible] مواظبت نماید بخشم فرو خوردن و [illegible] و [illegible]
فرمودند در خواب که بگذار دو عیش را بهشت و فردا اوغت را [illegible] و فخر و زینت را
بمیزان میفرمودند که مولانا علاء الدین در نفی وجود از محمد سخنان گفته اند بعد از آن فرموده
که همه این سخنان شیخ فرید الدین عطار در یک بیت درج نموده اند تو مباش اصلا
کمال اینست و بس رو در گم شو وصال اینست و بس در مصراع اول بیت [illegible]
که بزبان مبارک ایشان میگذشت روزی جهان بیت را معنی اند که فرمودند که معنی این
بیت ظاهر بوده که [illegible] زیرا که در هر [illegible] دیگر گفته اند که او جب میشود که شکر
نعمت و نعمت را از منعم داشتن است و وجود اینکس و جمیع عالم نعمت حق است
پس کسی که این را دیده و دانسته او در میان نیست بنا بر آنکه عالم پیش از آنکه بوجود
آید نیست بوده اند در علم حق و او است در صور تعینات ظاهر شده و بعد از این
هم نیست خواهند شد و این دم نیز نیستند همه عالم بنور او است پیدا که او گردد
از عالم هویدا یعنی جمیع اعیان موجودات چگونه بنور حق یعنی تجلی او پیدا و روشن
گشته اند تو در میان هیچ نه هر چه هست او است هم خود الست گوید هم خود بلی کند

هر کس این معنی را دانسته در وکمیت فرمودند مولانا عبدالرحمن جامی که در کمی فرمودند
از نیاز بحق احدیت حقیقی محیط بجمیع الاشیاء علماً و عیناً یعنی بغیر حق هیچ کس وجود ندارد
وجود اشیاء موجود بوجود اوست که اگر پرتو بردارد همه بعدم اصلی خود باز میگردند
میفرمودند درین قول الله تعالی و نحن اقرب الیه من حبل الورید نکته ایست مولانا ... اینست
که چون رگ جان را قطع کنند احتیاج بآلت قطع می‌شود تا شخص بعدم اصلی خود باز
میگردد اما حق سبحانه و تعالی اقرب است به بنده از رگ جان نزد اینکه نیست
که چون آن قرب پرتو بردارد دیگر آلت شخص بعدم اصلی خود باز میگردد دلیل
اقرب بمعنی آنکه از رگ جان چیزی نزدیکتر نیست چنانچه مولوی قدس سره فرموده
و آنکه حق است اقرب از حبل الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید ای کمان و تیرها
بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته هر که دور انداز تر او دورتر وز
چنین گنجیست او مهجورتر میفرمودند روزی زیره بجوش نزد حضرت شیخ زین
الدین آورده بودند حضرت شیخ فرموده باشند نزد مولانا قطب الدین سنجوردی
فرستاده اند بیان فرمایند طریقه خوردن آن را مولانا فرمودند اگر شوربا غالب
نیست باید خورد و الا بدبرست مولانا قطب الدین فرموده اند که این مقدار
نسبت تقید است او را باید دید خود را بصحبت حضرت شیخ آمده اند حضرت شیخ
فرموده اند میخواهیم وعظ شما را بشنویم مولانا فرموده اند که سخن شنیدن
آمده ام نه سخن گفتن حضرت فرموده اند که سخن باید شنید چون مولانا قطب الدین
بر منبر بالا رفته اند ایشان را کیفیتی شد این بیت را خوانده اند اسلام بر روی عرش
کنم پای بکشم احرام را بر باد فلک تیش دهم این پشت کرّ تقوی تمام را از منبر فرود
آمده بطاق ... در آمده اند میفرمودند که شیخ صوفی علی میفرمودند که ...
تا

که این علت دارم مرا ببخشید میفرمودند که شیخ صوفی علی با وجود کمالات یکی از جمله
آنست که هرگز خلاف سنت از ایشان صادر نشده چنانچه از برای مطبخ حضرت شیخ هیزم
رفته بودند و سه روز در صحرا مانده و نان همراه داشتند اما نمک نبوده از آن نان نخورده اند
که خلاف سنت می‌شود و در وقت حالات و واردات غیبی از اهل الله را می‌بخشید هرگز
کسی از ایشان آهی نشنیده و مولانا محمد بابا دکانی میفرمودند که صوفی علی چون
کوه راسخ است میفرمودند که شیخ مولانا محمد بابا دکانی گفته اند این طریقت
که هر کس آمد شما او را قبول میکنید ایشان فرمودند که شیخ هر کس بیاید و از من بیعت
توبه کند گوییم توبه مکن و یا گوید طریق ذکر گفتن کدام است بگوییم که پیغمبر صلعم چنانچه طریق
ذکر گفته اند تلقین فرموده اند اگر پیری و مریدی را میگویند در مریدی صوفی علی
مستحق است با وجود آن کمالات میفرمودند که شیخ صوفی علی واقعه خود پیش
عزیزی نقل کرده آن عزیز فرموده اگر داعیه شیخی و استعداد فروشی و مریدی بهم رسانیده
بنده ازین جا آنها را بکنی بعد از آن فرموده اند بدبختی او بر ما ظاهر شد ... بحق
بیعت بشود بلکه خلق پرست بود اگر خداپرست بودی با خود را از داوری ... کسی
کشید میفرمودند که شیخ ابوبکر از درویشان حضرت شیخ بهاء الملة والدین
المشهور بنقشبند بوده در زمان کهولت چندین سال خود را در درویشی می نموده
میگفتند و آخر بوی چند ظاهر شده میفرمودند این بیت بزبان آمد بزبان آمد
یعنی در حال و سر از میان حق سبحانه و تعالی و بنده است اگر بجز ابراهیم اطلاع
آن حال هر ماند سر حق از آن شود آموختن کز گفتن آن نتواند دوختن
اسرار که ... آموختند مهر کردند و دهانش دوختند میفرمودند که خواجه ... سوزنی

میگفته اند

رو بر دار بطلبی

یعنی احتیاط و استواری در بدگمانی است اگر چنانچه اعتماد کردی بازی خوردی
و آیت ان بعض الظن اثم در مادهٔ شخص معین است و کسی که ازین سخن
بیش تو ظاهر نیست گمان بد نمی باید برد و اعتمادی نیز نباید کرد روزی شخصی
از درویشی میگذشت این رباعی را فرمود که اندر درویشی کسی بود اینجانب
بود در هر دو جهان مراد کاشن نبود در آتش فقر اگر بسوزد صد سال
از کس هوسی بخته و خامش نبود میفرمودند بعضی از اولیا از آن قبیله
بوده اند هر کمال را حاصل میکرده اند مخفی میداشته اند و میگفته اند
چنانچه صاحب ما بر حق است بود را اظهار نکردیم ما نیز خود را اظهار نمیکنیم
فردای قیامت صاحب ما حقیقت چون خود را اظهار کرد ما نیز خود را اظهار
خواهیم کرد میفرمودند که گناه پنهان به از عبادت فاش چنانچه حضرت
مولوی جامی فرموده اند جرمی که بود نهان بحرمت فاش نشد بهتر ز طاعتی
بعجب دریا کشد غرض آنکه هر چیز که کند باید که برای خدا کند نه از برای
ریا هر ظاهر و باطن او عالم است میفرمودند صاحب فلک میدانند
او موی بموی و رگ برگ میداند کو سینه که نهم ز خلقان پنهان
با وجهی که او یک یک میداند میفرمودند چون کسی از محمد به روش
اهل طریقت بیرون نمیتواند آمد شروع کرد در آن دلبری
و چون حال و سخن اولیای خدا را بسیار نداند باشد و آن حال روشن
او نشده باشد بحال درویشان ایشان را نباید ظاهر سخت و نباید گفت
لقوله تعالی لم تقولون ما لا تفعلون میفرمودند هر حال را بخلاف ظاهر نمی
بایکار افت

نمی باید ساخت اما اگر بی سعی و اختیار از کسی ظاهر شود با کی نیست بلکه خوب است مانع نشوند
فیض حق را اگر منجر بر زبان شود و باین تقریب این بیت را خوانده اند گر در آید یار الکلاف زدن
حالت بستان بی سعی خود دگر میفرمودند شیخ سرّی فرموده اند ان تزین للناس
بما لیس فیه سقط من عین الله عز و جل نعوذ بالله منها یعنی هر کس که ریا کند خود را بیارایید و خود
نمایی کند از جهت آدمیان بچیزی که در او نباشد در وی یعنی بمعنی که نباشد هر دو بیفتد از
نظر حق نعوذ بالله من ذلک سوء میسر سیار السلام هر که بخود نظر کند از نظر آفتی بود
بلکه نزد اهل حق آن نظر آفتی بود میفرمودند از شیخ شعیب علیه الصلوة والسلام
گفت هرگز حق تعالی بر من غضب نکرده حضرت شعیب بحضرت خدای بی عیب نگاه کرد
انکشی و عرض نمودند جواب آمد من گناه چون رازهای او را اظهار
کردانم لیکن یک بار بگویم با و بگوید که علامت غضب با نیست توفیق عبادت
و طاعات از نماز و زکوة و غیر آن باو ارزانی فرموده ام لیکن یک ذره بوی شوق
و ذوق در سر او بمشامش نرسانیده ام و بتقریب این ابیات مولوی روم را خوانده اند
گفت ستارم نگویم راز او جز یکی نکته ز مهر ابتلاش یک نشانی آنکه میگیرد ورا
آنکه دارد طاعت از صوم و دعا وز نماز و زکوة و غیر آن لیک یک ذره ندارد ذوق
میکند طاعات اعمال سنی لیک یک ذره ندارد ذوق جان خوش طاعتش نغز است
جوزها بسیار در وی مغز نه ذوق باید تا دهد طاعات بر مغز باید تا شود
میفرمودند هر درویش را آن درویشان حضرت شیخ زین الملة والدین الخوافی
جو پخته بودند بی آنکه شیخ را خبر کنند شیخ علاء الدین عطار رفته از آنجا روان شدند
در صحبت ایشان او شمار است نمی آید زیرا که تمام هنوز به تبعیت نفس و هوا
مشغول اند و خود را هنوز از آن باز نمی توانند آورد فرمان برداری خدا و مصطفی
روی ما چگونه خواهید آورد و الیت زاد از خانقاه بر آوردند و مریدان رفته مولانا

اند

شمس الدین محمد زاهد را الشفاعت آوردند در حضرت شیخ را الحمد او رسول خدا الوکند دا کس از خوردن
امراز جمیع اینها در گذرید قبول نمودن در گذرانیده اند و بعد زان فرموده اند هیچ کس
بجایی نرسیده ام اگر می دانم هر کسی از خوردن بجایی می رسید با وجودی فقیری ایشان شب
از برای ایشان قند قرض کرده حلوای قند بریزم تقریب این بیت را خوانده اند هرکه او
نهی ترا و مقبول تر اول نفس و هوا را تابع باید ساخت بعد زان بخدا بر سیت شروع صحبت
باید کرد و الا بازی بیخودی حسن لوی رحمة الله تعالی میگوید هیچ ستور سرکش بلگام
ترا و یار از نفس تو نیست و باین تقریب این بیت مولوی رومی را خوانده اند
در تو نمرودیست آتش در مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو طلب نیز فرموده اند
کس باسانی درین ره روی مقصودی ندید گر هوای گنج داری رنج می باید کشید و دمادم
بردن ناموس و نام و ننگ را بر سر بازار رسوایی همی باید درید نیکنامی دیگر است و دار
عشق ورزیدن دگر مرد درد عار را از بن گزر و دمی باید درید یا بگذر کوی ملامت گرد یا در دانه
بجز زهر غم بیکدم نوش و کوه هول فرمزید گر کسی خواهد ز کشت روح را ابی دهر
خوردن زچاه دل بدلو دیده می باید کشید طلبا خطوا بر صفحه است بکشی ج بنای
انتهی بر کرد آن بتوان رسید فرزند شیخ خود شنیده بود چون بخدمت ایشان بر رفته
و بعضه اند از حافظ محمود بزیارت گاهی این دعا را بسیار میخوانده اند اللهم انی اعوذ
بک من کل قاطع یقطعنی عنک و این بیت را نیز خوانده اند از تعلق حجابست و بی حاصلی
چون پیوندها بگسلی واصلی میفرموده اند از شیخ شنیدم که میگفت میخواستم که بمقتضای این حدیث
عمل کنم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه چون برون ظاهر شد هر چه غیر ذکر حق
ما لا یعنی بود بدان مشغول شدم بر درون نیز ظاهر شد در دنیا ما لا یعنیت چون ترک آن
نیز کردم بر من ظاهر شد درون نیز ما لا یعنی ام چون ترک خودی خود کردم تمام واصل گشتم
چنانچه مولانا معین الدین ... دارد بیوفایی از خود جدا گشتم چو بگریستم با چو نیز از خود

ف

فاگفتم چه گویی هر چه گویم لوا حدی الشوار نماز نطق تسبیح و سجود است نماز عاشقان
ترک وجود است لیس بخوار از هر دو عالم دست در روی تا بنوی شایسته این گفت و گوی
میفرموده اند علیکم بدین العجایز یعنی بر شما باد که اختیار کنید دین پیرزنان را در مقام عجز
وانکسار و بی تکلیف اندوختن بتقدیرات و قضاها راضی گردیدن سر موی از زبان
شکوه سر پیچی ننمایند میفرموده اند حضرت خواجه بهاء الدین میفرموده اند مراد از حدیث
الکاسب حبیب الله کسب رضاست یعنی می باید که بنده کسب آن کند رضا باشد با هر چه حق
تعالی میکند و خود را بی تصرف داند سر تسلیم بر آستان رضا و نیاز نهد و این وقتی
می شود او بیاشد و سر این سخن اینست تو مباش اصلا کمال اینست و بس رو در
گم شو وصال اینست و بس یعنی این هستی ار بخود نسبت میکنی از پرتو هستی حق دان
و خود را عدم محض تصور کنی زیرا حق جل و علا جواد بر توی هستی بخود را از تو باز دارد
هر آینه بعدم اصلی خود باز میگردی چون کسی که از هیچ نیست و هیچ نزار د
هر هستی وجود فقد عرف ربه بر وی ظاهر می شود باید پرتو هستی حق را
در هستی حق گم گرداند و بهستی حق تعالی مشغول شود تا از و اصلاح گردد میفرموده اند
مراد از الفقر فخری فقر معنویت و آن آنست که میفرموده اند مولانا نور الدین میگفتند
در کمال ما خوالیت هر کسی دی روز نبوده و فردا نخواهد بود امروز را هر روز را
فراموش کرده و خود را در میان در آورده خود نمایی و استعداد فریب میکند
اول نطفه آمدی تو بوجود از مال جهان چه داشتی چیست بود اندیشه میکنی
تو از روز عدم تو هیچ نبودی و ترا هیچ نبود میفرموده اند شیخ محی الدین
عربی این کلمات را میفرموده اند سبحان من خلق الاشیاء و هو عینها خلق از دور
برگزید نمود خواجه حافظ شیرازی همان مقوله را بعبارت دیگر ادا نموده

بیت همچون حباب دیده بروی قدح کش این خانه را مدار قیاس از حباب کش

یعنی چنانچه آب بصورت حباب بر آمده و غیر آب چیزی دیگر نیست و لله المثل الاعلی

همین حقیقت بی تنزل ذات نموده بصورت تعینات بر آمده غیر حق چیزی دیگر نیست

چنانچه شاه طریقت فرموده اند تو بی نشانه و من سوی هر چه می نگرم نیافتم که بجز تو بود

تو بود در انظام معنی نموده اند صوفیه واجب را سه مرتبه تعین نموده اند از برای تفهیم خلق

و لله المثل الاعلی اول کنه ذات دوئیم وحدت ذات سیوم وجوب ذات

بعضی مرتبه لاتعین را هم کنه ذات گفته اند ازل آزال میگویند یعنی اول همه اولها

و مرتبه وحدت ذات را ازل سرمد میگویند از ان دایم بودنست و درین مرتبه هم تعلیم

آمده است و نه بوجوب و نه بظهور و نه بشهود دو نگنجد و فنا را بروی راه نیست و مرتبه

وجوب ذات را ازل ربوبیت میگویند درین مرتبه رب و مربوب و اله و مألوه و طالب و مطلوب

و خالق و مخلوق و عالم و معلوم پیدا شده اگر چه در مرتبه وحدت همه بودند بالقوه

وازین مرتبه ممکنات نیز سه مرتبه اند حسی و شهادت لاتعین نموده اند اول

مرتبه روح دوئیم مرتبه مثال سیوم مرتبه حسی و شهادت و اینها همه اعتبارات اند حد فرق

نفس الامر کسی هر کس مراتب ممکنات را با واجب خلط کند و تفرقه نکند او زندیقست

چنانچه گفته اند گر حفظ مراتب نکنی زندیقی و تا کسی از مرتبه ممکنات ترقی نکند و بمرتبه

واجب نرسد صوفیه از اهل نجات نمی شود معنی نموده اند هر گاه بوجوب ذات

تجلی کند بمرتبه جمع رسد و بمرتبه جمع الشان برسد رفع تعینات نماید درین

مرتبه ان شخص کامل است نه مکمل و هر گاه از وحدت ذات بروی تجلی کند

بمرتبه جمع الجمع رسد و درین مرتبه ان شخص کامل است و مکمل و هر گاه از کنه

ذات بروی تجلی کند بمرتبه وحدت ذات رسد نهایت ولایت همین نموده اند

از مولانا

که مولانا علاء الدین مهر از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی سوال کردند چون همه مظاهر حقند

پس غیر کجاست و قوله الله هم و فقهنا لهذا الا ادراک و اشغلنا بک عمن سواک سواک را چه معنی تواند

است ان فرمودند مراد از کاف خطاب ارادت ذات کنیم و سواک اسم ظاهر است با و اراده

صفات کنیم معنی چنین شود در الهی مشغول گردان ما را بذات خود از صفات خود یعنی بصفات

چنانچه مولانا معین الدین فرموده اند بیت صفات و ذات جوانهم جدا نمی بینم

بهر چه می نگرم جز خدا نمی بینم معنی موده ازان ها قایل بوحدت ذاتند سوال کرده اند

که در مادهٔ حقایق الاشیاء ثابته چه معنی ما ئید گفته اند در جواب که بنده بنده است و حق حق

غایتش آنست را بسته را در مرای خود در وقتیکه تجلی قوی افتاد غیر حق چیزی دیگر

نمی بیند و لله المثل الاعلی همین بدر آفتاب چون طلوع کند نه آنست که ستاره میگردند بلکه

بحال خود بند اما بواسطهٔ غلبهٔ نور آفتاب در انظار ایشان نمی نمایند معنی موده اند هر جه دولت جز اولیا

و جز زندقه جز اولیا آنست که هستی خود را از میان برداشته خود را به حق و اگذار و کار گذار

حق را داند و بمعنی بحق میگوید و بحق می شنود و جز زندقه آنست که ترک عمل کرده خود را

در میان آورده میگوید هر چه میکند حق میکند مرا هیچ اختیار نیست و لایحب ابدا لای

خوانده اند درین حوالت عزت افزا در سجود کاهلی بجز عجز نیست

همچو آن نیل دان این جبر را بر سوید آن آب و خون بر آن شقاوت قیر را

بر سید بعضی از مفسران آیهٔ کریمه ولنبلونکم را چنین تفسیر نموده اند

عالم الغیب او بندگان میکنیم آزمایش از جانب حق بجهت الزام حجت فرموده اند

از علم بعالم آمده است آورا بتو نمودنست نه جز آن و قوت وجود توانا

در بلا چه بقدر است معنی عجب دارم ز جویای صفا کو رمد در وقت صیقل از جفا

در وقت آزمایش حق چنانچه مولوی روم قدس سره فرموده اند نیک بختی را

حق ار بنجی دهد رحمت را نز دیگر وا می نهد بخت بد را

اگر بیزاند بکف آن رخت را   چون بحک آمد بلا و بیم جان   زان بیرو آید شجاعی از هزاران

میفرموده اند حضرت مولانا نور الله مرقده میفرموده اند بانگ آید از بخبر است الیشان همی آمد

کتاب را در بغل و در دست مینی چیزی نیست الیشان خواهم داد هر چه دارد حق دارد

برو متوجه حق شو تا مقصود دیدار داری حق بتو رساند و این بیت را می خواندند

دلا آرامی که داری دل در و بند   دگر چشم از همه عالم فرو بند   میفرمودند که از حق

سبحانه و تعالی را چنان اعتقاد می باید کرد هر چه خواهی ازو خواه نه از دیگری از حضور

و لذت و راحت و عزت و غنا و فقر و مرگ و حیوة پس رجوع بحق باید کرد از هر چه کس

از حق دارد پس بغیر او مشغول نباید شد میفرمودند روزی میخواستم که کلاه خود را

بخواجه حبیب الله وزیر بخشم چنان بخاطرم در باغ مشهد و نزهت قرار دهم درون حلقه میل او را

بیاد اولیا میکشند و از اهل باطن بود فقیر را در باغ مشهد دید این بیت را بر من خواند دلک

نظر کی ستایم که او از جان خبر دارد   بیار آن درخت رو به اهل کلهای تر دارد   در این بازار

عطاران مرو هر سو چو بیکاران   بدوکان کسی بنشین که در دوکان شکر دارد

بروان آمدم و خود را از دیدن و قرار دادن رخ گلان که در اینم میفرمودند که از کسی

شرف صحبت عزیزی میشود باید که ملاحظه نماید اگر فیض و حضوری بحق حاصل شود

ویر ابوده

و در بود توجه بحق می باید پیش یاران و بر اگر بوده صحبت آن عزیز را غنیمت داند

اگر فیض و حضوری دست ندهد در آن هر گاه ممکن است تا قبول او دست یابد و وقت آن

عزیز متقاضی صحبت او نیست پس باید برخیزد و اگر زود رعایت ادب کند و زود

برخیزد و بر وی منبجر سخت دلی او شود در شغل مشغول الی الله دار که المقت بعد الوقت

مقرر و معاین است قال الحجاج رحمه الله المقت سلب الشهود الله الواصلین و قیل المقت بعد البعد در

نفحات حضرت مخدومی از فتوحات نقل کرده اند من قعد مع الصوفیة و خالفهم فی شیء

مما یتحققون به نزع الله نور الایمان من قلبه یعنی کسیکه با طایفه صوفیه نشیند و خود را مخالف

ایشان سازد در چیزی که ایشان بان متحقق اند حق سبحانه نور ایمان از دل وی ببرد

نعوذ بالله من ذلک

نعوذ بالله من ذلک شیخ ابو علی دقاق فرموده اند که درختی اگر خود بی آسمان ترا است از آنکه

با درویشان صحبت داشتن میفرمودند که از زمین ریزه هر کس را عزیز از خدا مرادی دیگر است

او را از طریق درویشان و از اهل حق نصیبی نیست اگر کسی خواهد که این نصیب تمام از بیگانه

بر خود باید نهاد و از هوا و آرزوهای نفس در گذشته و خاطر از غیر حق فارغ ساخت

بعد از آن بملازمت عزیزی شتافت زیرا که تا کسی بخود بینی و خود پرستی مشغول است بوی از

حقیقت بمشامش نخواهد رسید و این رباعی را خواندند ناگه دیدی آنچه میفرمودند

خواهی که چنان شوی که مردان بودند تو راه نرفته از آن نمودند اند و رنه از زد

این در در دل بگشودند میفرمودند که بعضی از سالکان بیاد است در نزد همه الله اللهی

آورده هر خلق باطل را فریاد اند حقا این امر از حق دارند لله الحمد کشش از ما تلخ

لیکن از تلخی بعد حق به است حضرت خواجه عبد الله فرموده اند در ای ورد ای دیگر که

تا از مرتبه مردی بگذری و بمقام مردی برسی آیا هرگز دانسته بار دگر و گیتی دمی که در کید ناکس است

بیدانکه مردان آن بیعار ذلت در میدان مجاهده واقعی تیغ الله برداشته گرفته بیچاره اعداء الله

نفس و شیطان مشغول گشته و در آن غازیست بر تیغ توحید سر ایشان زیر دست

نفس کی رنگ ننت

و خود را از بیچاره بما سوا فارغ ساخته غیر این دو طایفه را از این میشمارند از ایشان

مثل بهار را یابند زیرا چه اولئک الانعام بل هم اضل در حق ایشان مقرر و معاین است

بیت فرد دست یار و میل دلش هست سعی یار فرد خوش آنکه خاطر از همه اغیار فرد کرد

فقیر بر ایشان تفسیر و جیز میگذرانید ایشان فرمودند پیش ما میگذرانید تا مطالعه میکرده

بشنیدم فقیر عرض کرد که تفسیر مجلد است فرمودند چه معنی نیست اجزاء آن زود جزو

چند بیاورد که باقی آن اجزا گذارد در شرح گفته اند که این ریسمان بالنواع عبث

بعضی مردم را زنان و فرزندان بسته و بعضی را مال و املاک دنیا و بعضی را جاه و حشمت

و میل دل بخلق و بعضی را این جمله و حقیقت معنی این آیت بر آن جمله دلیلست

قال الله تعالی انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا الآیة

ای فقیر از خانهٔ ایشان بر در مدرسهٔ قندهار در داشتند بیرون می آمدم فرمودند که چکار می روی
گفتم بلبلی با باحسن ابدال بر نهایت چند در باغ بهشتانم فرمودند وقت نوال محبت غزل از
محسن دل برکنند بس انشان بنوان خواجه خواجه کمال فرمایند بیت در صحبت یک جای نگنجد
شادی و غم جهان نگنجد در خلوت قرب و حجرهٔ انس این را لا نیابد آن نگنجد
ما خانه خراب کرده کارا در دل غم خان و مان نگنجد بر شهی در و بام باز از یار
اغیار در این میان نگنجد ای خواجه تو مرد خوف و ریشی رخت تو در این دکان
نگنجد تن را چه محک بر در و بیش سر نیز در این میان نگنجد یا جست گزین کمال
یا جان یکی نه دو مهمان نگنجد میفرمودند آنچه را از آنکه اسم موقعیت
جماعتی بدیدن مولانا نورالله آمده بودند و یکچند در صحبت ایشان
بودند چون آغاز آیت و حدیث میکردند آن جماعت را خواب میگرفت
مولانا گفته اند در ایمان با وجود این غفلت فردا خواهند رفت بر زبان و بر دم
خوانی گفت در مدرسه تعلیل صحبت داشتیم اگر زر و ند و بر حال خود
و ما متعهد داریند ما چنین قابل بودیم از کلام خدا و حدیث مصطفی
صلی الله علیه وسلم بهره کم کنیم نشاید بواسطه این اتک بار در سینه در آن بیدار
بیت در [illegible] را با دایه کعبه وصال دائم بر زاد و راحله جز نیاز نیست
زانکه یاران شاخ سبز و تر شود زانکه شمع از گریه روشن تر شود هر جا
نوحه گر آنجا نشاید زانکه تو اولی تری اندر چنان میفرمودند مولانا
نورالله بر شخصی قرآن میخواندند او [illegible] گریه فرمودند گریه تو [illegible]
ثابت کنیم بواسطه آنکه گویا این زمان حاضر شده با آنکه این کلام حق را
و با این عمل نکرده ام از نامردی داشته ام اما گاش مردم در آن نیز این باور
او داشتی میفرمودند نیاز مسلمانی بر اینچ جز است که یکباز بیخ فرو نشود

آمده

داشته ام

واو

وا او اندر و هکلین نکرد دل حیوة خود نخواهیم برای او مسلمان نیست و این ادنی مرتبه اسلام است
مولانا علاءالدین محمد فرموده اند اهل سنت بروی فرض نیست از نقصان دین او بیست
میفرمودند از عزیزی پرسیدند اگر شخصی کلمه شهادت میگوید و اعلای تقید با مور شرعی
مثل نماز و روزه و زکوة و حقوق مردم آن عزیز فرموده اند او مسلمان است اما بالله کور
میفرمودند مولانا نورالله فرمودند دانشمندی بر سکرات بود در سر بالین او رسیدم
کفر میگفت نعوذ بالله منها او را تلقین کلمه شهادت کردم او را کفر گفت الاسلام علی [illegible]
بود دگر فتند اعاذنا الله وایاکم حیوتنا عن الارتداد و وقت دین الاسلام اللهم احینا
فی الدنیا بالایمان بفضلک و کرمک و بحرمت نبیک علیه الصلوة والسلام میفرمودند
مولانا نورالله میفرمودند چه زبان فرسی دیدن لیکن ما داریم بر و هر کسی
در دیدار دایمان نداره یعنی در دو آنکه بعد المولوی الرومی در دا آمد بهتر از
ملک جهان تا نخواهی مر خدا را در جهان خواند بیدرد از اغر دیگیت
خوانند بیرون با درد از دل بر دیگیت میفرمودند مولانا شمس الدین محمد روجی
این مصرع میخواندند کاندر آیا کیسه در در دنیا در جه لیکن میفرمودند که فارض
محمد یکی از اصحاب حضرت خواجه اندخی مسموع شده که حضرت خواجه این دو بیت را
بسیار میخواندند زبان در زمان گر می یابدم ندانم همی تا چه پیش آیدم نخواهم
خدا ب اجابی از خدا دگر هر چه پیش آیدم شاید میفرمودند حضرت ایشان که اسم
انوار [illegible] فرموده اند سید و سادات عالم غزال [illegible] کس زاهد افکنده دل
از دور میراند فرس یعنی آن [illegible] صلی الله تعالی علیه چشم و دل او را کشاده
دیده بصیرت جمال با کمال حق را دیده اگر دیده دل او حق با هم گشته باشد زنهار
که خود را از آن که ندانند و لشمار د زیرا از آن [illegible] بجز صورت پیش بوی نداده اند

و از حقیقت آن نبی بوی همت ایشان نرسانیده اند و بر فرس پندار سوار شده
می اند و خیال کرده اند که هم در طریقت و حقیقت و هنوز پا در طریق اهل حق ننهاده نفی میفرمودند
از مولانا سعد الدین محمد و مولانا علاء الدین محمد و مولانا نور الله نقل میفرمودند که ایشان
تنها بخدای تعالی احاطه بذکر نیز می باید که بخدای تعالی احاطه بنسبه چرا که در غیبت
حضوری بحق می باید که حاصل شود و اگر نه در وقت تنبیه ناچار حضور حاصل
خواهد شد چنانچه غلام پادشاه را پادشاه دور است می باید که ادب پادشاه
نگاه دارد و الا در حضور بی اختیار خواهد بود در ادب نگاه داشتن این
سخن از شیخ عبد الکبیر تمیز رسیده از مولانا سعد الدین محمد نقل میفرموده اند که مولانا
علاء الدین و مولانا نور الله از شیخ عبد الکبیر پرسیده اند که خوابیده در تشهد
چه انگشت میفرموده اند از حوار کدام بوده میفرموده اند با بیت گفت تمام انگشت ختم
چون تمام رای ببینیم بولیه شما بحق حاضر شویم نقل میفرمودند که از حضرت خواجه علی
[illegible] مصور العزیزان اند پرسیده اند که اندر بر برادر بهتر است یا خدای برادر
فرمودند اندر برابر در خدا برور است و لیکن محصور در رساله خود ذکر کرده
که ذکر را از افتاد و مادر و پدر هر آنکه زند حکم نجم نارسیده دارد [illegible] نشود
بر غضب [illegible] پس ذاکر را از برکات [illegible] باید گرفت حضرت ایشان
[illegible] ذات در نزهة الارواح آورده اند که مبتدی را هیچ ایثار
از صحبت [illegible] طالب تحقیق را [illegible] تر نیست از آنکه بخورد [illegible]
[illegible] بر گردد که گرفتار نیست آنکه بگفتار خلق مغرور شود گرفتار است روح
بردن کن تا خود روی نمایش آن نقره که زدی بهر خود روی بنمیش زمین جان
بدر بند و بپذیر بر دوف آنکه حاجب دولتی [illegible] تا ضد را در نیا بر
نگردد

تا حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بود چنانچه فرمودند که متابعت شرع و قطع نظر از خلق
نفی میفرمودند از متابعت شرع صفای ظاهر است و از باطن بر توانند از دل یعنی [illegible] از
در عمل میکنند نوری در باطن پیدا می شود و قطع نظر از خلق صفای سر است [illegible] از غیر حق
و تو هم یکی از خلقی پس نظر از خودی بر باید داشت و این بیت را نقل میفرمودند هر که بخود نظر کند
آن نه نظر از حقیقت بود بلکه نیز دا اهل حق آن نظر از حقیقت بود دار از مردم قندهار بواسطه
آمد و شد تا بدار صبر و قرار را [illegible] اختیار کرده بود و لیکن بسبب غلبه [illegible] از رفتن
بولایت خود جز میکرد حضرت شیخ گفت اگر میوه های خوب باشد می توان انجا رفت
فرمودند که نو نهال نیست آن روی و مرادت نفس از جای بجای نمی باید رفت در سفر
ایمانت بلکه باید هر از برای محافظت دین داری و خدا پرستی از جائی بجائی انتقال
کنی هر دو در معنی گویا سنن سید المرسلین عمل میفرموده اند و این فایده عظیم دارد
و نقل میفرمودند اگر کسی بکسی احسان میکند هیچ جزا آن احسان نمی شود مگر
احسان و باین تقریر آیة هل جزاء الاحسان الا الاحسان را ادا میفرمودند نقل میفرمودند
که بلطف و مرحمت و شفقت و احسان و نرمی و شیرین زبانی خلق خدا را مطیع
و منقاد می توان ساخت زیرا که الانسان عبید الاحسان دلالت برین میکند
نقل میفرمودند نفس خود را با احسان و [illegible] عادت نمی باید داد و بچیزی که فتن یعوض — یا بعوض
دادن خو نباید کرد و او را بهوای او نباید گذاشت که او در اصل کافر مخلوق است
و میل بهدی و ناخوشی دارد لقوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء [illegible] مبالغه الی
التقوی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که سلطان دین و دنیا اند که گاه از شر او
[illegible] جسته باشند و فرموده باشند که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
و لا اقل من ذلک [illegible] و نجد [illegible] اعاذنا الله — و لا اقل و لا اقل
[illegible] النفس و [illegible] اعمال حاصل آنکه از مکر او غافل نباید بود [illegible]
دانسته [illegible] راه [illegible] نتوانند [illegible] راه [illegible] در آنکه [illegible]
نقل [illegible] حاصل میکنند پس بهر حال مخالفت او می باید نمود آنچه گوید نفس تو کار [illegible]

مشنوش کان کار او چید آمده است تو خلاف کن که از پیغمبران اینچنین آمد

وصیت در جهان مشورت در کارها واجب شود تا پشیمانی در آخر کم بود

حیلها کردند بسیار انبیا تا که گردان ... بر این کمک ... نفس میخواهد تا ...

خلق را گمراه و سرگردان کند گفت امت مشورت با که کنیم انبیا گفتند با عقل امام

گفت اگر کودکی در آید یا زنی کو ندارد عقل و رای ... گفت با او مشورت کن

آنچه گوید تو خلاف آن کن و در راه او فت نفس خود را زن شناس از

زن بتر زانکه زن جزو است نفست کل شر مشورت با نفس خود گر میکنی

هرچه گوید کن خلاف آن که ... فرموده اند باید که درویش ... بخیر و شر را

از حق دانند ... هرچه بینی ... با این ... کار ...

قضاها و تقدیرها ... هرچه ... بنده ...

هرچه ... زیرا که ... حیوان ... بتوفیق حق ... و ...

مشغول میتوان شد اما چون اجل رسید عمل منقطع میشود ...

از امات ... منقطع علمه فرموده اند مولانا عبدالله ... کار ...

این بیت ... مدح و ذم ... تفاوت نمیکند ... باشد ... میکند

فرموده اند ... مدح ... خوش نباید و از ذم بد نباید امامی ...

بود ... که ... سبب سرور و خوشی او و ذم سبب بغض و عداوت

... آن ... نمیکند بر این ... باشد ... فرموده اند

مولانا علاء الدین محمد فرموده اند خاطر بیرار ... در کوفت ... بود

و حال آنکه حق ... بود ... در گردان ... پای ایشان را

بوسیدم و گفتم ... با وجود این ... سال ... آن ... میخواهم

فرموده اند مولانا ... از کرامات ... بودن ... شیخ زین

الدین ... مولانا نور الله تکلیف ... کردن ... ایشان

درجواب

در جواب این بیت را خوانده اند که بر حلق خود الماسی نهاده ... که آن شخص

دوست مس نهاده فرموده اند که شخصی سوالی کرده در مجلس حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم صحابی جواب داده در حضور آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فرموده اند صواب گفتی اما خطا کردی یعنی راست گفتی اما با وجود که حضور ...

جواب گفتی خطا کردی در ماندن ادب نگاه نداشتن استادان فرموده اند

استادی ... یاد گرفته بودیم ... آنچه دیده ایم بعکس فرموده

ایشان عمل میکنیم چون در بعضی امور استاد در شاگردی ما بود در روی ما ملاحظه کرده

هیچ چیز نگفت اما بدست شاگردی چیز فرستاد که آنچه ما گفته بودیم ملاحظه کردیم

بعکس فرموده ما عمل میکنند اگر آنچه ما گفته ایم حق است شما با نجا آئید و اگر آنچه

شما میکنید حق است ما با نجا آئیم فقیر در جواب گفته که چون بر سبیل عادت ...

... کرده ایم از آنچه بر خلاف فرموده ایشان عمل نموده ایم امید که از برکت

استاد در راه راست و توفیق عمل خیر یابیم فرموده اند برکة العلم فی تعظیم

الاستاد برکت علم در تعظیم و خدمت استاد است ... در راه جهان ... آمده

بود می باید دانست تا برکت علم و زنگار او ... باید که با استاد ...

و بی ادبی نکند از خوف زوال ایمانست زیرا که جای ... پیغمبر صلی الله

علیه وسلم امانت انبیا در حقیقت امانت الهی و ... فرموده اند آبا مولانا

معین الدین اسفنجانی بزرگ داشتند و از علمای ربانی بوده اند و از استادان

حضرت ... قدس سره بوده اند روزی شاگردی از شاگردان مولانا معین

الدین ... نسبت کرده بود سخن آن شاگرد را با ایشان

رسانیده اند فرموده اند اگر راست میگوید چه گویم و اگر دروغ میگوید الهی رسوای

مردمان شود بعد از آن روز از این سخن گذشته بود ... در پیشانی او پیدا شد

یک هفته ... در میان مردم میگشت چون ... از حجت رسول ...

ان التصدی ...

... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... اعان ... فقد اعان ... اعان الله ... فقد کفره

آن شخص در خانه خود نشست و از آن تاریخ و صحبت مردم محروم گشت حضرت شیخ
اختیار در مولف مختار الاختیار است که نسبت سلسله محبت و نیازمندی ملکه
طایفه فرزندی مخدومی مولانا معین الدین مولکر داشته بعد از وفات
حضرت مخدوم را بخواب دید سوال کرده بود از احوال گذشته آن
حضرت فرموده که حضرت جلال الدین رومی رحم کرد و بر تجلی فرمود
دیدار مبارک خود مخصوص فرمود و یکی سخن کرد چون قایل پرسید که این سخن چگونه
در انتها چه سخن فرموده حضرت ایزد تعالی مولانا معین الدین سخن گفته
در جهان از دو علوم می‌شنده که من خدای بزرگم بر تو رحمت کردم اللهم اختم
لنا بالخیر میفرمودند که بلعم باعور عابدی بوده مستجاب الدعوة بوده در زمان
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حضرت موسی با لشکر انبوه متوجه
دیار او شده بودند مردم آن دیار نزد وی آمده التماس نمودند که در حق ما دعا کند
در دعا کنید که حضرت نبیست بقبول نکردم او پیغمبر است من چون دعا کنم تا آنکه
طبقی را پر طلا و آلات کرده پیش ضعیفه او بردند و او را ملتمس گشته بود که اینها
در چون بلعم را بر این آری در دعا کند بر قوم موسی تا با این دیار نیاید اینها را
گیرند هم زن او قبول نموده و بوسوسه در بلعم آویخته که تو اگر دعا نکنی
همه از تو جدا می‌شوم بلعم چون آن زن را دوست میداشته ترک آن نتوانست
نمود و گفته من حیله انگیزم که لشکر حضرت موسی علیه الصلوة والسلام باینجا نیاید
در لشکر موسی جوانان شهوت انگیز ندا کرده که زنان فاحشه پیدا کرده در
حضرت موسی فرستادند تا آنکه بسیار کس از لشکر حضرت موسی زنا کرده اند
و وبا در میان ایشان پیدا شد تا آنکه هفتاد هزار کس هلاک شدند و بقولی
هفتاد هزار کس حضرت موسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام مناجات کرده

ار بار خدایا

[illegible]

که بار خدایا به سبب وبا چه بوده و که بوده خطاب آمد که بسیار کس از لشکر زنا کرده اند
بواسطه آن بلیه وبا در میان ایشان پیدا شد حضرت موسی مناجات کرده که بار خدایا
مرا خبر کن که این مکر از پیش که بود فرمان آمد از پیش بلعم باعور حضرت موسی مناجات
کرده که بار خدایا بهترین چیزی که باو داده بودی از وی بازگیر بهترین چیزها که
از وی گرفتند نعوذ بالله من غضب الله تعالی تعجب آنکه پیدا دیده با انبیا و اولیای خدای
نمی باید کرد از آن سبب رسوایی دنیا و آخرت است این دو بیت را خوانده اند مولوی
الرومی قدس سره بیت اینست تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
پیدا در تنها خانه خود را داشت بیت بلکه آتش در همه آفاق زد میفرمودند که ابتدای هیچ فاسق
بلکه ابتدای هیچ کافر بد نباید بود با آن فعل ناپسند دیده او مرکردن کتب است از فرمودن حق
باید توجه بنابر آنکه آن فعل نامرضی از وی زایل کرد و نیز یکی از مولانا معبد میفرمودند که بدر
واقعه در فرزندون کرد را که میفرمودند از آن زدن نقدان ذات امر یکی نمیخوانند بلکه بطلوع
ایشان نابودن خلق بران فعل بد ایشان است [illegible] معطل اولیا که
ساختن آن [illegible] از کرد و نظاره نابود [illegible] میفرمودند که روزی [illegible] پیش ایشان کار درویش
بیل کرده یعنی بیل [illegible] مشغول بود چون این جماعت را دید
پیش آمده از شما سوالی دارم گفتند [illegible] گفت آیا این میدید که ما در می شود بر بیل می آید
یا بر سنداران یا بر بنگ [illegible] ساکت شدند فقیر در مقام جواب آمده گفتیم نه بر سنداران می آید
بر بیل و نه بر بنگ گفت پس بر چه می آید گفتم بر گردنار است بیل می آید [illegible]
و گفت رحمت باد بر تو خوب گفتی میفرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که با ما نسبت
هر کس [illegible] با ما نسبت [illegible] میفرمودند تا با نسبت کرده از
[illegible] ما در [illegible] نسبت [illegible] می دهند و بر او در سیده اند که
هر دو روایت [illegible] میخواهند در تعظیم استاد و پیر آنچه امکان دارد می باید کوشید
ظاهرا و باطنا مخدوم مقرر است بتخصیص استاد و پیری که از اهل باطن و قطب باشد

آدمي را مي بايد که هر چه دارد از زر دست داند و اصل خود را همان آب منی داند از حق در کلام
مجید خویش فرموده که فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب
والترائب و این را نیز خوانده اند چند کنی دعوی ما و منی چونکه تو نیستی قطره آب منی
میفرمودند که مردم دیه کلان از ترس لکور مغلی چند بدیه آورده بودند مغلان دست
تعدی دراز کرده مردم را تشویش میدادند اندر مردم دیه نزد حضرت ایشان علیه [illegible] تظلم نمودند
که از اکابر آنجا بوده آمده از مغلان شکایت بنیاد کرده اند در لکور در سالی یکبار
یا دو بار تاخت میکردند ما را مغلان هر روز غارت میکنند ایشان علیه [illegible] فرموده اند
هر حیله بند و دهنه را آب [illegible] غلبه جمعیت باید نمود بیایید تا همه وضو
سازیم و دعا کنیم شاید اجابت شود همه چون وضو ساخته بدعا مشغول شده اند شیخ
اشارت ایشان مغلان را لکور بیدار از دیه بدر روند ایشان علیه [illegible] آنکه داروغه را گفته
که برو به حکم [illegible] داروغه گفت من حاج ترا شیخ سازم که مردم از تو [illegible]
گیرند ایشان علیه [illegible] فرموده اند که تو اگر بگذاری [illegible] فی الحال در دیده داروغه
را گرفت حاج [illegible] داروغه دار قلعه را بیرون آورده اند و مغلان دیگر ایشان خود را
سوار شده آمده اند [illegible] ایشان برفتیم میفرمودند که داروغه
بدیدن مولانا نور الله آمده بود که از [illegible] و [illegible] در شده فرمودند
از ماست خصوصی میخواستم حاصل کنیم در گرفتن [illegible] از وی اری اما نه مقدار [illegible]
میفرمودند که پادشاه همایون مردی بدی نه یعنی حضرت پادشاه مردی [illegible]
هم روان اخلاص دارد شیخ حضرت پادشاه رحمه الله تعالی الهامی بروح
رسول صلعم نجته بودند خود آب بدست مخدومی مولانا زین الدین محمود دریختند و این رباعی
خود را به مخدوم خوانده اند ما ایم و صفات حی مختار و دود ظاهر شده در آینه هر موجود
چون یک شیخ همه جمله دریافت نمود ما فارغ بودیم و هذا اصل و بعد مخدومی در
مجلس نگاه داشته [illegible] هیچ لف فرمودند نجا نه رفته اصلاح نموده
بقاعده صوفیه راست کرده رباعی را باز فرستادند رباعی مخدوم اینست

از

از ماست صفات حی و مختار و دود ظاهر شده در آینه هر موجود چون نیست بخود وجود
اصلا موجود ما عارض ذاتیم و خدا عین وجود حضرت پادشاه همایون به نواب بیرم خان
این رباعی را نوشته بعد از ای آنکه انیس خاطر محزونی چون طبع لطیف خود نیکو موزونی
پیوسته بیاد تو بیون محزونم آیا تو بیاد من محزون چونی نواب در جواب فرمودند
ای آنکه بذات سایه بی چونی از هر چه کنم وصف از آن افزونی چون میدانی
که زی تو چون میگذرد چون می پرسی از فراقم چونی فقیر را اینجا بخاطر گذشته بود
ای آنکه ز ادراک همه بیرونی وصف تو از آنکه کس کند افزونی د ماهمه محو
فکر ها و تحیر نیست کایا تو باین مرتبت کلی ایمان چونی لو احد منی التواد افسوس در خیال
خوابیم همه در پرده ظلمت و حجابیم همه پیوسته بفکر ناصوابیم همه
از شومی نفس در عذابیم همه فقیر را اینجا بخاطر رسیده بود که از آتش حرص چون کبابیم همه
وز ظلمت نفس در حجابیم همه چون او کار نیست معلوم که زین روی همه
در حجابیم همه در ماده نواب بیرم خان میفرمودند که بابر حاکم دیار بیرم مردی بود
اخلاص بزرگ ایشان اعتقاد داشت [illegible] نوشته بود در اشعار مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی گوید را یعنی حضرت او چه ... را گفتم ارباب را بگو بیند این یک بیت
من از دنیای تمامی اندیشم از جرای الخیر شکی می برسم خود را از زین مقام
بگذرانید و ابیات مولوی روم را خوانید چون عذا خواهد که پرده کسی درد
میلش اندر طعنه پاکان برد چون خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند
عیب اهل دل نفس نکته ها چون تیغ فولاد است تیز گر نداری تو سپر وا پس
گریز پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا ظاهر اقبول
کرده خود را از مقام اعتراض گردانیده فاتحه در خواندیم در ماه [illegible] در

شرمنده شود دیگر در آخرت نیز هر ارباب طبقه اخلاص دارد امید است شرمنده نشود

فرمودند این رباعی را که محکم بر بسته از باب فتح بلند ولیت ایشانند از جام بقای

عشق مست ایشانند در معرض نیستی الست هر چه جز است هست ایشانند و

هر چه هست ایشانند و این رباعی نیز از ایشانست بر گرد سر سگان ایشان گردم

قربان یکا یکان ایشان کردم چه نیست هر از سگان ایشان کردم

خواهم هر یک سگان ایشان کردم والقصه در وقت بر آمدن پادشاه همایون

به هند تکلیف نمودند همایون پادشاه مردی بد نیست یعنی مردی بد نیست بر ایشان

اخلاص دارد دور نیست که خدا هند را یکبار دیگر باو دهد بسیار چند در دنیا

میتواند بود اگر خدا او را بگذارد و ظاهرا در همان سال از دار دنیا بدار بقا

رحلت فرمودند رحمه الله علیه فقیر را بخاطر رسید که اکثر ایشان اندک است نیز نوع

مقاومت توانند کرد که با اهل هند این معنی را بنور ولایت دریافته فرموده اند

بنابر آنکه نافع المسلمین است تعریف نمودند در هر کسی که این سخن اعزه آنکه امید دارد

گوی دولت از میدان سعادت میبر باید بر دمیدن عزیز سخن را به هزل گفته باشند

بجد قبول می باید کرد و این دو ابیات را اکثر میخواندند مثنوی هزل تعلیم است

این جد را شنو تا نگردی در جامه و جانت گرو هر جدی هزلیست نزد ابلهان

هزلها جد است نزد عاقلان میفرمودند که ابدال بود نزد مولانا نور الله

مولانا شیخ لطیف هزل باو گفته که برو و جوال سجد بر پشت خود بند و به بازار بگرد

به بازار در آمد درویشی از کمال عقیده و اخلاص هر چه گفت ایشان را بسر و چشم

چنان کرده و مردم بازار باو هزل میکرده اند بخود مولانا آورده اند

شما این نوع کاری که بدر آخرت وفات یافت فرمودند که ابدال از اهل توحید

وکمال ابو

ابدال

وکمال بود حاجت به تربیت ما نبود است با وجود این مرتبه تبعیت ما میکرد تعریف مینمودند هر چون

از اهل ایشان را بجد قبول میکرد از معنی ایشان با نصیب است که بیش در قندهار بهادر

بهادر خان و شاه محمد خان گفت و گوی بسیار شد و بمنازعت انجامید حضرت مخدومی

اکابر قندهار را بمصالحه نزد بهادر خان فرستادند قبول ننمود بار دیگر مولانا قاسم را

فرستادند و فرمودند که اگر سخن ما را نخواهند شنید بیایم والا نیایم زیرا که سخن فقیر مثل

سخن دیگران نیست بهادر خان گفته فرستاده اند بیایند هر سخن که ما نخواهیم شنید

حضرت مخدومی فرمودند که بگفتم دولت ندارد دولت را ابکی بزور نتوان داد این مهم را

این طبقه

که سخن این طبقه جان دارد دلیل که هر سخن این طایفه را نشنود گویا جان ندارد

رای جان بخشت از ایشانست او نیز بزودی هلاک و سبب جان کردن آنچه از حضرت

مخدومی شنیده و دیدیم که چیزی از شاگردان او بی ادبی و سخن ناشنیدن هلاک

گردیدند مولانا کمال الدین محتسب نزد حضرت مخدومی آمده گفت بسیار خان شور میکند

ائمه را مطالبه مینماید فرمودند مغول گرسنه تشنه داده خود را طلب میکند چه

چون تشنه در یادرت شیخ ملا کمال الدین باز آمده نزد ایشان مقرر نمود که فرمودند

آیا در وقتی که با این ائمه چیزی میدادند استحقاق داشتند یا نداشته اند اگر داشتند

چرا انکار کنند و اگر استحقاق نداشتند بعد استحقاق ایشان لازم آید بلکه طریق

ناکرفتن اولیت تعریف مینمودند که شخصی میخواسته که به دیدن مولانا نور الله بن مولانا

حسین واعظ رود ابدال گفته که اگر میروی از پسر مولانا حسین واعظ را ابیات برو

او چندان فایده ندارد اما اگر میروی که او چنان کسی است که خدا تعالی نفس

بخیر اشیاء او را بنفس قدسی مبدل گردانیده و او نوعی دیگر است بخدا می بیند و بخدا

می شنود و بخدا میگوید برو و دیدن او ترا فایده نمیدهد و الله بخود در الستون شد

هدیه و این نیز از تصدیع ابدال گفته چه تحفه می بری برای مولانا نور الله گفت این بیت را

تحفه می بریم باده گر بر لب نهم بابا دلتو با دم وصال یاد گر بر نی و زد بی یاد تو با دم حرام

این مولانا حسین واعظ که مذکور شد غیر مولانا حسین واعظ مشهور است از اصحاب حضرت [illegible] تقرب است
میفرمودند زینهار حال اولیا را چند ایر بر حال خود قیاس نباید کرد زیرا که حق سبحانه و
تعالی جمیع صفات مذمومه ایشان را بصفات حمیده مبدل ساخته و نفس
حیوانیه ایشان را که رفته نفس تجردی قایم مقام آن گردانیده و بیواسطه تجلی [illegible]
واصل گردانیده بحق میگویند و بحق میشنوند و بحق میبینند چنانچه حضرت شیخ محمود
در گلشن بمضمون حدیث قدسی در سلک نظم آورده اند حدیث قدسی این معنی
بیان کرد زبی یسمع و بی یبصر عیان کرد و ابیات مثنوی مولوی رومی را
نیز خواندند تا تو می بینی عزیزان را بشر دانکه میراثت بلیس است آن نظر گر نه
فرزندی بلیسی ای عنید پس بتو میراث آن سگ چون رسید من نیم سگ شیر
حقم حق پرست شیر حق آنست کز صورت برست شیر دنیا جوید اشکاری
و برگ شیر عقبی جوید آزادی و مرگ چونکه اندر مرگ بیند صد وجود همچو
پروانه بسوزاند وجود میفرمودند هر کسی را که گفت از سخنان این طایفه را مطالعه مکن
ار گمراه خواهی گفتم من با این طایفه اعتقاد دارم از سبب [illegible] سخن
ایشان گمراه نشوم بلکه اعتقاد چنان دارم که هر که سخنان ایشان را مطالعه کند
راه راست یابد میفرمودند که مولانا علاءالدین [illegible] فرمودند از شیخ عبدالکبیر یمنی
پرسیدند از حدیث قدسی که کدام است گفتم آنکه حضرت حق جل و علا بی واسطه
جبرئیل در دل رسول صلی الله علیه و سلم القا کرده باشد فرمودند پس هر چه این محرم
میگوید حدیث قدسی باشد فقیر پرسیدم در بیان [illegible] با نبیا الا دم [illegible] آید
فرمودند که حالات ارباب نبیا دادند با حالات و حالات اولیا [illegible]
و حالتیه ارباب الحالات باشد قوی تر است از حالاتی [illegible] تعبیه باشد میفرمودند

[illegible]
که وقتی از حال خود در نزد مولانا نور الله شکایت میکردم چرا که در خود بر [illegible] تمام
می نمودم فرمودند که محبت این طایفه داری گفتم بلی فرمودند همین بس است با این تقرب
این ابیات را خواندند مهر پاکان در میان جان نشان دل مده الا بمهر دلخوشان
کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست حضرت شیخ الاسلام
عبدالله انصاری گفته که دوستی ازین کار است نزدیکتر از این انکار کار [illegible]
کار ازین کار بود مولانا عبدالغفور گفته در دوستی نور ظاهر است اما انکار لازم
وی زیرا که انکار این کلام مستلزم تصور این کار است و تصور این کار را
میفرمودند اگر کسی دوستی حق را نسبت بخود میخواهد که بداند باید که دوست خود را
بحق ملاحظه کند اگر دارد یقین داند که حق نیز او را دوست میدارد و دوستی نا کسی را
نیز بدین قیاس کند شخصی نزد ایشان از احوال خود شکایت میکرد فرمودند
که بابا عم پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکبار توفیق گفتن کلمه توحید نیافت تو از بعد از هزار سال
توفیق یافته دیگر چه میخواهی و این بیت را فرمودند توحید از تو [illegible] بوی [illegible]
ترا این بس که لیلی کوی باشی میفرمودند از نزد علما زبان باید که [illegible] است
و نزد اهل حق دل و این بیت را خواندند دل نگهدار ای بی حاصلان در حضور
حضرت صاحبدلان پیش اهل تن ادب بر ظاهر است کی خدا از ایشان نهانی [illegible]
ساتر است پیش اهل دل ادب بر باطن است زانکه دلشان بر سرایر فاطن است
و این بیت را نیز فرمودند دل بکس باز نده که پوشان بدم جاسوس دانند همه جاسوس
شدگان در لباس جاکرست میفرمودند در کتب صوفیه و نفحات مذکور است
که فلان عزیز فلان را دید و او را دید آن نیست که بنور ولایت و کرامت او
ملاحظه کند و تصدیق او نمود و مجرد دیدن فقد دیگری هم با [illegible] ملاحظه شد

سبیل
همه جاسوس
فقط

شرف دارد بر کسانی که بدین دولت مشرف شده اند چون کسانی که محمد رسول الله را
دیده اند و بنور نبوت محمدی حاضر شده ایمان آورده اند شرف دارند بر آنها
که بتقلید ایمان آورده اند در آنچه آمده اند باز این مقلدان شرف دارند بر آنها
که محمد بن عبد الله دیدند نه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و در زیان ابد باشند
اعاذنا الله من ذلک میفرمودند که تا زمانی که در این کس حسد و آن حب جاه نخواهم
و بدانم که ما و انا دارد نگویند و آن بر دیگران تفوق جوید و قصد مجادله و شر کند که
خصم را شکسته باشد که این ازین کفر است لقول العلماء المناظرة لتحصیل الخصم
کفر پس می باید که نیت او این باشد که چون کلام حق تعالی و حدیث مصطفی
صلی الله علیه و سلم عربیست بواسطه این میخوانم تا بدانم که خدا و مصطفی
چه فرموده اند و اگر یکی از معنی آیتی بر سد باید که موافق نقل الله و معنی
توانم گفت میفرمودند که در آن ایام مرا داعیه تحصیل شد نزد مولانا نور الله رفتم
تا از وی تحصیل کنم فرمودند که الآن علم تو تحصیل حاصل شده که هر چه بعقل او
راست نمی آید قبول نمیکنند دیگر که انتهای آن آدمی رفته اند تو خواهی رفت
چون بمرتبه مولویت و کمال میرسند صدر میشوند یا مفتی یا قاضی یا محتسب یا مدرس
اگر صدور در مقام نفع امرا و خود بر ربایند و اگر مفتیان با موختن حیله و امور
دغل مشغول اند بیکی چیزی آموزند و از دیگری چیزی میگویند و مدعی و مدعا علیه را
در جنگ می اندازند و اگر از قضات است برادر آن حاجات خود و در دیگران
حقوق مسلمانان مشغول اند و هر ملک حقیقی از میگذرد در ذمه خود میگیرند و از محتسب
مردمان بنوعی ترسان و هراسان که گریزانند گویا که دزدی بیدا شده
در بخود بسته اند و مردم از در خانه ایشان از خانه بیرون نمیروند اما
و مدرسان هم چون بشرط واقف عمل نمیکنند ایشان نیز حرامی میخورند میفرمودند

در صدد

لتحصیل الخصم

میفرمودند از شخصی در اثنای حکایت ایشان میگفت که جواب میگویم گفتم چرا
هر تیری را در ترکش دارند بیندازند یعنی هر سخنی که دارند بگویند بعد ازان جواب گوییم
چون ازین گفت و گو فارغ شدند گفتم چه امید اند و شما نیز امید اند که مقصود
من هیچ کدام از تحصیل نیست کلام خداوند جل ذکره و حدیث مصطفی صلی الله
علیه و سلم عربیست میخواهم که بدانم که خدا و رسول خدا چه فرموده تا بآن عمل
توانم کرد و اگر یکی از من معنی ترکیبی بپرسد بنوعی توانم گفت اگر بجائی نقل کند
او قبول کنند فرمودند چون نیت تو این است اگر بشنوی خوانی نیز اعتراض نکنند
گفتم پیش کی بخوانم فرمودند نزد مولانا غیاث الدین الهی گفتم اگر ایشان باشند
فرمودند دیگر پیش کی میخوانی زیرا چه عالم بی علم را اقرار کنانند بعمل نمیکنند
که گرداند از آن علم بهره ندارند در شیخ ابوالحسن قدس سره میگفت که وارث
رسول آنکس است که بنفع رسول اقتدا کند نه آنکه بود دار روی کاغذ سیاه کند
در مصطلح اهل الله اعتبار آورده اند که علما ورثة الانبیاء اند بواسطه تحقق نسبت معنوی
که بسبب وراثت معنویست علم بحقایق ایمان بدیشان رسیده است و آن
نسبت ابوت و بنوت است چه انبیا آبای معنوی اند و علمای ربانی اولاد
و اعقاب معنوی ایشان و ولادت دو قسم است یکی صوری و معنوی و ولادت
صوری خروج اجنه ارواح بشریت از مشیمه عالم غیب بفضای عالم شهادت
بواسطه آبای صوری و در این ولادت نسبت صوری ثابت و لازم شود و میراث
از اسباب و اموال تابع آن بود و ولادت معنوی بر عکس آن خروج
اجنه ارواح مومنانست از مشیمه عالم شهادت بفضای عالم غیب بواسطه
آبای معنوی و درین ولادت نسبت معنوی ثابت میگردد و وراثت معنوی از
علوم و احوال بتبعیت لازم آید و ابتدای این ولادت انقطاع بود هر روی از

از زینها

بشریت

گرد

قید تعلقات دنیوی و انقطاع محبت با دنیا و اهل آن بکلی خلاص یابد و مطالعه احوال
آخرت و صورت غیب نصب العین او شود و این ولادت معنوی است علیه الصلوة
والسلام از ان خبر داد در این بیان ملکوت السماء من لم یولد مرتین و چنانکه ولادت
صوری مشروط است بوجود نطفه و استقرار آن در رحم و تسویه اعضا و نفخ روح در آن
همچنین ولادت معنوی مشروط است بوجود کلمه ایمان و استقرار آن در دل
و تسویه حقایق ایمان از توبه و زهد و توکل و جد و شکر و رضا و محبت و شوق
و تفویض و تسلیم و فنا و بقا و علم الیقین و حق الیقین در تفسیر کشف الاسرار
در ترجمه آیه وانذر به الذین یخافون آورده اند که ترسنده او بیند
و ترسنده بحقیقت اوست که از علم ترسد و اندر ترس علم ترسی نهاد پیداست
و علم بی ترس علم زندیقان و ترس با علم صفت مؤمنان و صدیقان و ابیات
مثنوی مولوی رومی را خوانده اند علمهای اهل حق حمال شان علمهای اهل
... علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر تن زند ماری بود
لیک چون این بار را نیکو کشی بار بر گیرند و بخشندت خوشی
هوای آن بار علم تا نکوی را که تو ... از علم تا که بر ... هوا را ... تو سوار
بعد از ان افتد ... از ... بار از هواهای ... بی جام هو ای ز ... نوع
شد ... با نام هو جام در اصطلاح این طبقه احوال را گویند و هو کنایت از غیب
ذات است مولانا معین الدین در یکی از تالیفات خود آورده اند که خواجه
عبد الله مبارک روزی یکی دیدم گوسفند می چرانید ملاقات کرد و از وی پرسید
که خدا را می شناسی گفت آری گفت چگونه می شناسی گفت بازین گوسفندان
گفت چه نوع گفت اگر من از آب و علف ... غافل شدم ... ضایع می شوند

ازین پید

ازین پی بردم بانکه این خلق را نیز خالق و حافظی است که محافظت اینها میکند است
که اگر نبودی این همه را ... عدم ... گرفتندی بعد از انکه دانسته است ان کودک
اهل معرفت گفت ای پسر و انبدی ده گفت ای خواجه مردی دانشمندی ...
اگر علم را از برای رضای وی آموخته طمع از خلق ببر و اگر علم را از برای دنیا اموخته
طمع از ... بهتر فقیر را بخاطر رسید در فصل الخطاب نویسیم چون با ایشان گفتم فرمودند
دور و دراز است فقیر گفت در دامن آن زمان است و سخنان پریشان
در میان مردمان بدان شهر دم در ولایت و مولویت ... حضرت خواجه بهاء الدین
قدس الله سره العزیز تردد دارند هر چه نوشته اند آنرا پسندیده اند می خواستیم
که انچه نوشته اند اعتقاد خود را موافق آن سازم فرمودند که خدا با تو رسانید
از فرمودهای ایشان اهل روزگار ... بود ... آمده ... و فصل الخطاب
آورده همان خطاب فصل الخطاب ایشان بود چون رسید برگردم ... دانست
آوردم فرمودند ... سید ... شد گفتم آری فرمودند فاتحه خوانیم تا خدای کار
بر تو مبارک گرداند چون فاتحه خواندند بخاطر گذشت که بر ایشان عرض کنم چون
روز سه شنبه بود نخواستم ابتدا کنم ... ولایت دریافته فرمودند و از
که ازین کاری بخیر بوجود می آید غنیمت باید شمرد فرداد ... غیبت ... اند
که توفیق این امر خیر ... باید بدر ... روز جمعه را ترک میکرده اند
کاری میکرده اند آن ابرار از خلق و توجه بحق بوده توبه ازین ... کار خواستم
کرد هر روز هر ازین ... در وجود می آید آن روز را غنیمت باید شمرد
که انجیل ... ناظر در بیت ... فرمودند مولانا ... بدی ... نیست
که شیطان چه کار میکند در خاطر مولانا قاسم ... اند ... در ... را
ترک کرده و بهند ... کوی بالفعل ... ترک میکنی باید آنکه در ...

خواهم کرد شاید دیگر میسر نشود و اگر شود بعد دیری شود پس هر که توفیق او را یاری
یابد و از عمری روزی او را خدا باو میرساند غنیمت دانند و بخدا پرستی خود مشغول
شوند و خود بر هم زنند که اگر خود بر هم زنند آن را میخواهم طلبید و نمیخواهم یافت
اما اگر خدای تعالی آنکه او را بر هم زند یا آنکس برای خدا بر هم زند به از آن
خدای تعالی برای او بهم خواهد رسانید میفرمودند که طالب علمی از مولانا غیاث
الدین احمد پرسیده که اگر متوجه بعضی می‌شوم فتور در نسبت من پیدا می‌شود
فرمودند که آن مقدار که مطالعه شغل است معذوری ست بنا بر آن
که اگر متوجه نشود نافهمیده و مجهول می‌ماند اما چون فارغ شد تحصیل غفلت را
تجویز کرده اند میفرمودند مولانا فتح الله بمولانا غیاث الدین احمد عرض کرده اند
که بسیار خود را در تحصیل بی رغبتی یابم مولانا غیاث الدین احمد فرموده که
از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی نه بسبب ترک [illegible] بود بلکه از برکت مولانا
نور الدین عبد الرحمن جامی رفته اند ایشان [illegible] اند چون از کتب فارغ
شده اند مولانا فتح الله برخواسته سلام کرده اند [illegible] مولانا پرسیده اند از کجا بوده ید
و بچه کار آمده اید مولانا فتح الله عرض کرده اند که خود را در تحصیل بی رغبتی
یابم فرمودند که مگر چیزی برکشیده یا عاشق شده ای سخنان اولیای خدا مطالعه کرده ای
گفته‌اند سخنان این طبقه مطالعه نکرده ام فرمودند که چه میخوانی گفته
شمسیه فرمودند که از اتمام کن و از مطالبی که داری در آن مذهب مختصر بخوان
و حدیث چندی بخوان دیگر بخدا پرستی مشغول شو میفرمودند که طالب علمی که از شوق علمی
خود اندک ذوقی پیدا کرده بوده از مولانا محمد روجی پرسیده که خود را در مطالعه
بی رغبتی یابم فرموده اند که ایشان روزی چند ساعت گفته بیت [illegible]
ساعت فرمودند [illegible]

گفته اند

گفتند سه ساعت فرموده اند و همین سه ساعت را مطالعه میکنند و بابی میخوانند
که اند اینها ترک کنید ظاهرا در شغول بوده و اصل نداشته آری اگر از تو بگیرند و بخود
مشغول گردانند ترک تحصیل علم صلاح است والا عین ضلال است میفرمودند که شیخ
معروف کرخی و حسن بصری و سفیان ثوری و شقیق بلخی بدیدن امام اعظم رفتند
که السلام علیکم یا امام المسلمین امام جواب فرموده اند و علیکم السلام [illegible]
امام فرمودند هر کس روشن کرده و شهد در دانه ریخته و موی باید در نهاده
بیاور خادم بفرموده عمل آورده معروف فرموده مراد از این که آتش روشن السلام
و دانستن السلام از این شهد شیرین تر است و ثابت بودن بر اسلام از این موی
باریکتر است حسن بصری فرموده که مراد از این که آتش روشن [illegible] است
و نعمتهای بهشت از این شهد شیرین است و دخول در بهشت از این موی باریکتر است
شقیق بلخی فرموده مراد از این که آتش روشن آلاء است و نعمتهای بهشت
از این شهد شیرین است و دخول در بهشت از این موی باریکتر است [illegible]
و دانستن علم از این شهد شیرین تر است و دقتهای علم از این موی باریکتر
و امام اعظم فرموده مراد از این که آتش روشن مهمان است و خدمت کردن
مهمان از این شهد شیرین تر است و دل مهمان نگاه داشتن از این موی باریکتر است
و مثنوی بر قول امام است میفرمودند همین از کتاب مثنوی و حدیقه [illegible] را
و باطن واقع نمی شود بواسطه آنکه خدا حاضر و ناظر میدانند و از این ملاحظه غافل نیست
او در مشاهده است زیرا که مشاهده رؤیت قلب است نه رؤیت چشم
میفرمودند اگر کسی را در وقت بهم رسانیدن نفقه عیال ملاحظه او امر حق باشد
او نیز از اهل مشاهده است میفرمودند چون کسی را توفیق پرستش و یاد کرده
حق دست دهد و مطلوب و مقصودی بغیر حق ندارد و از کشف و کرامات و خوارق

عادات باید از خود چیزی دیگر طمع ندارد از خدا آنچه خدا چیزی دیگر نطلبد

و تبرک برین ابیات حضرت شیخ فرید الدین عطار را خوانده اند تو از خود چند

معنی جوی باشی ترا این بس که لیلی گوی باشی لب گان دُر معنی نگفته

چنان بود که لیلی گفته باشی چو نام و ذکر لیلی می توان گفت ز بی حسی کجا آید

یکزمان گفت روزی از ایشان پرسیدم سبب این حیرت از چون انکس

بنماز مشغول می شود انواع ناخوشیهای بخاطر خطور میکند فرمودند درون

آدمی بمثابه خانه تاریکیست پر از موذیات و ناخوشیها و نماز بمثابه چراغست

که چون در خانه برافروزند دران خانه هر ناخوشی و ناپاکی که هست بتمام ظاهر

می شود مضمون این را حضرت فرید الدین رحمه الله در سلک نظم آورده اند

اگر صد کار باشی از نمازت بیاید یاد از ان جز در نمازت نمازت چون بغایت

باشی ببازی بود از ان و حقیقت نانمازی در کیمیا آورده اند که نماز از فحشها

و منکر باز ندارد آن نماز وی را هیچ فایده نکند مگر دوری از خدای تعالی که قوله

تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر فقیر پرسید از دفع ناخوشیها چه چیز

میسر می شود فرمودند بتوفیق حق در صحبت پیر کامل ندارد زیرا چه توفیق

مساعدت نکند و تا در ازل ویرا بر سعادت حکم نکرده باشند بر او نیز نکند

شیخ نبود بر یعنی مو سپید شد معنی این موی بدان ای بی امید است آن موی سپیده

هست او تا ز هستیش نماند تار موی چون که هستیش نماند بر آگاهی

کرسیه مو باشی ذکر خود ده موست بعد ازان ابیات منطق الطیر را در ماده

شیخ صنعان فرموده اند خوانده اند در نهادی هر کسی صد خوک هست خوک

باید کشت یا زنار بست تو چنان ظنی می بری ای هیچکس کین خطر آن پیر را

بس در درون هر کسی هست این خطر سر برون آرد چو آید در سفر تو ز خوک خویش

اگر

اگر اگه نه سخت معذوری مرد ره نه چون قدم در ره نهی تو مرد دار هم بت و هم خوک

صد هزار خوک کشتن بت بسوز در هوای عشق ورنه همچون شیخ شو رسوای عشق

میفرموده اند مولانا نور الله در ماه که کسانی در مسجد می آمدند بنماز گذاردن

دل ایشان حاضر نبود میفرمودند مردم دکان را با توشیان خود بمسجد آورده خود

بیرون رفته یعنی بظاهر در مسجد بند و بباطن در جای دیگر بند شیخ فرید الدین عطار

رحمه الله فرموده اند ازان ترسم که چون بیدار گردی نه بینی هیچ نقدی جز از

گزی همه کاری تو بازی مینماید نمازت نا نمازی مینماید نمازی کان بغفلت

کردی تو بهایش آن نیابی گر دهی تو میفرمودند مولانا نور الله بحافظان محمود

زیاده گفته اند در قرآن مجید آنکه حفظ الفاظ کنید نازل شده بلکه بجهت عمل

کردن باحکام او و حفظ الفاظ نازل شده از [illegible] که اگر از سلطان

فرمان فرستند و در او حکم چند قید کنند در این بکنید و آن مکنید شما بیرون روید

بر در با الحان خوش و الفاظ درست بخوانید و عمل بمضمون او که واجب و لازم است

نکنید از شما خوش بود و یا راضی می شود یا آنکه در گوشه بروید و آهسته بخوانید

و بمضمون آن عمل کنید شیخ فرید الدین عطار فرموده اند بنده آن بهتر بر فرمان

اوست کز خداوند بحجه خواهد زان او [illegible] در علاقه الحقایق آورده است

در حکمت میگویند در المبطیع اگر میخواهی رهبار یابی در دو حرف خواهی یافت

وان دو حرف الفست هر چه میدانی از نیکویست از انکار آر و هر چه میدانی

که بدست دست ازان بدار میفرمودند مولانا نور الله میفرمودند در کیسه

در یک ساعت خود را میتوانند شناخت [illegible] از عمر تو انقضا سال گذشته و هنوز

خود را نشناخته زهی بی سعادت [illegible] اگر کسی از سر حیات نفس و هوا و ناقوما

بنها میتواند گذشته و الصدق بند یکو خدا پرستی می تواند کرد بدنیت

که صانع حکمت میگویند

والا فایده ندارد آهن سرد کوفتن است میفرمودند چون الفاظ قرآن
بزبان میگذرانید می باید که اول بدل بگذرد و بعد از آن بزبان و این ادب
مرتبه اهل السلام است میفرمودند مولانا نور الله فرمودند که تا امروز [illegible]
بیشتر نخوانده بودم اما چون شنیده بودم در حق سبحانه و تعالی فرمود واتقوا الله
ویعلمکم الله به پرهیزند از خشم خدای تعالی و شما را می آموزند الله والله
بهمه چیز داناست تقوی بدرگاه او ببردم تا چنان شد که از شیخ خود از ایشان
نقل کرده فرمودند گویا ابری بر بالای سر من آمد یعنی قرآن چون باران
بر من باریدن گرفت با آنکه در یک شب یازده سپاره قرآن یاب معتاد
مرا یاد شد و حالا یعنی قرآن که از یارب بر من آسان تر است میفرمودند

شیخ عبد الکبیر یمنی

در حق مولانا نور الله فرمودند از زفاف شیخ از شیخ من تا المغرب کوشش
سخن او کنند میفرمودند توکل و رقیقه در [illegible] هر چه ببیند از سبب
ببینند از سبب میفرمودند مولانا نور الله میفرمودند در پنجاه سال
هیچکس از برای خدا بدیدن ما نیامد زیرا آن از برای خدا می بود ملاقات
اوصاف ذمیمه ایشان بحمیده مبدل میشد میفرمودند ترک حب دنیا خود را
از هیچکس بکمتر نمی باید دانست زیرا که او همچون تو یکی از مخلوقات خداست
اما حجب آخرت همه را بر خود فضل باید نهاد زیرا که شاید او از اهل نجات
و اهل سعادت باشد میفرمودند هر محنت و الم و تشویش که بکسی میرسد
بر گرد خود باید گردید و تفحص باید نمود که از وجه بیچارگی ما در شده که باین
محنت و بلا گرفتار شده این دو بیت مثنوی را خواندند بانوار
که می آید ز دور بر کسی تهمت منه بر خویش گرد هر چه بر تو آید از

از ظلمات غم آن ز بی باکی و گستاخی است هم میفرمودند که بعضی دوستان
خدا ازین قبیل بوده اند هر تشویش و الم و اندوهی که بایشان میرسیده
حق می بوده اند و بعضی از اهل رضا که دیده اند و آن را از خدا می دانسته اند و این
رباعی را می خواندند بیت هر روز دل دلی آنکه از محنت و رنج و کلفت اندوه
تا در این جهان بخورد و کلفت سر در کفن وفات بپیچد و برفت
غمهای ترا در این جهان برد و کلفت هر باید برد را در هر چه هست
تا تواند در پی شادی نشست گوشمال نفس تو جز لیت و لیس
چون عقل پست چرای بوالهوس صابر اندر جوع بودن مشکلست این
سخن زینر لایق هر غافلست میفرمودند اندر دنیا دو کیسه دنیاست
و هر چه ترا از حق بخود مشغول گرداند و این بیت مثنوی را خواندند که
چیست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش و نقره و فرزند و زن
میفرمودند که درویشی دنیا به لذت خواجگی او نیست و اگر تشویشی در دنیا بتو رسد
از جهت اختیار کردن است از او این ابیات را خواندند چیست دنیا
قهر نامه کردگار قهر بین چون قهر کردی اختیار و ایضا فرمودند بدنیا
گر شوی دشمن ترا حق یار خواهد شد با و یاری یکی گر تو خدا بیزار خواهد شد
بشهوت در رخ خوبان میل و از اشک حسرت خاک بکن که این گلها که می بینی
بچشمت خار خواهد شد بدنیا رو در هم فروش نقد وقت را نام که فردا
نار دوزخ است از دنیا خواهد شد میفرمودند که بابا حیدر ابدال گفت
که شیرین محمود بیدر یعنی برغبت تمام میل بدنیا مکنید که شکلا معنوت

حیدر

دلقوف ممنوع مگر مقدار ربلابد که از دنیا نیست و طالب آن مقدار از اهل دنیا نیست بل بنظر
عبرت در دنیا و اهل او بینید و آن مقدار را بر تمنا و آرزوی نفس است توجه نکنید
در سایه محتسب بینید یعنی شب را بخواب مگذرانید و احیا کنید و هرزه مگوئید یعنی
هرچه بغیر ذکر حقست ترک کنید و چنان خیال کنید که محتسب نزدیک دکان آمده در
کمین است یعنی مرگ و لنگ تو کم است یعنی بلکه حسنات بر سیئات نمی چربد
و در دکان بسته یعنی مجال عمل نمانده یعنی عمر بآخر رسیده و هیچ نمانده
و یک کار آورت لباز ابنست چنداز کور مجذوبی مولانا معین الدین
واعظ میفرمایند در یکی از مولفات خود اهی در و شیش اورد راهست
از دنیی در گذر تا فدا باشد بر نعمت پس تو آرند در هم و دینار چندان که تو
که خرج خواهی کرد و غم دنیا چندان خورم در دنیا خواهی بود کار عقبی
چندان بساز که تو در وی مقام خواهی کرد و تقی چندان کن که طاقت
عقوبت داری طاعت چندان کن که امید مثوبت داری تا یک ذره از برای درهم
درهم بایسته مباد در حرص دینار گرفتار گردی فدا بهر یکی بر تو طلبند که
حواله خواهند کرد بعد کفتی رنج خواهند نمود رسانند بیند کشی تا این گنج با که
رنج می ارزد یا نی بزرگی را گفتند در باب دنیا چه میگوئی گفت چه گویم
چیزیرا که برنج دست آرند و بخوف نگهدارند و بحسرت بگذارند
بیت
و حسرت بگذارند ماند ز تو دنیا هر چه خوری با پوشی معذوری اگر در طلبش
میکوشی باقی همه را بگذار و بهر زد نگهدار تا عمر گرانمایه بدان نفروشی
نقلست که سه هزار شتر در زیر کلید گنجهای قارون بود و بر هر شتری سیصد
کلید بار بود و هیچ کلید از دانگی زیادت نبود و بر هر کلید مفتاح خزینه
در باری میشد آخر چون غضب الهی در رسید همه را بزمین فرو برد

که تخففانه

که تخففانه و بداره الارض از زبان مولانا آن امام بکوش کاندرین
دیری کاین کار سبک ران خوش است انتقی کلام المجذوب معنا الحق والحقیقت
والدین میفرمودند که عمر بغفلات گذرانیده باید که بقیت انفاس را غنیمت شمرد
و این ابیات را خواندند که زندگانی را امید بگذرد و دم مانده است دانه
مهر آخر ای خفته وقت بیدار است آخر ای وقت هشیاری است
بیت
یعنی دیگر را بر فروغ چراغ که ترا شب گور بس تاریک است عمر دادی
بباد و پیر شدی تو بیت که دیگر زار است که این عمر بوده ات از دم
آخر چه جای طرار است میفرمودند در خواجه مرتضی بر آبادی از قوابان حضرت
شیخ زین الدین بوده از عراق بسیار نعمت و تجمل آمده بود و جامه غلام
ترک هم سال شکل اسب مانند و جامه بهر یک آورده بود آخر الامر او را افلاک
دست داد که گفته باش از یک غلام تو حمقاق نام پنجاه تمغی نباید داشته
باشد اگر از وی پیش عوض بگیری می باید در جواب این بیت خواجه حافظ را
خواندند گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گر بآب چشمه خورشید دامن
تر کنم میفرمودند که وکیل خواجه املاک خواجه عراقی در سالی که قحط شده در خراسان
و اهالی و موالی سادات و غیر ایشان بایشان بسیار رجوع میکرده اند و در کار
خواجه غله کم مانده بود و فصل دور بود بخواجه شکایت کرده بنیاد کرده از
کثرت آمدن مردم خواجه فرمودند که مراد ترا تا سیاست نباید کرد و صد شکر
دیگر باید نمود که خدا تعالی ما را و ترا خلق نیکو عطا کرده و مرجع خلق گردانیده
الحمد لله فتحه مارا با ایشان و المقدار المقدار داده و توفیق ایشان را اکنون
فرموده هر چیزی یکی می توانیم داد که ایشان روزی چند بفراغ خاطر
اوقات توانند گذرانید بطاعت و عبادت حق سبحانه و تعالی میفرمودند

آورده بود

شیخی را مدح میگویند نه بواسطه نفع رسانیدن اوست بلکه بواسطه توکل و اعتماد
اوست بکرم حق سبحانه و نه بخیل را مذمت میکنند نه بواسطه بخل و امساک اوست
بلکه بواسطه بی اعتمادی اوست بکرم حق سبحانه و تعالی فقیر میخواسته که از
حضرت ایشان التماس تلقینی کند پیش از آن که با ایشان اظهار کند جهت
ولایت حضرت ایشان دریافته فرموده اند که در طریق خواجگان تلقین نباشد
صحبت می باشد بعد از آن فرموده اند در دو سه مرتبه از مولانا غیاث الدین احمد شنیدم
که میفرمودند امروز رسایل صوفیه مولانا نور الدین عبد الرحمن رحمه الله تعالی فهم می شود
بر اهل روش این طایفه زیرا که طریق مشغولی را بیان فرموده اند در رسایل
خویش و نوشته اند این معنی نوشتیم شما بخوانید و بگوئید و بکار میبرید بلکه
از برای ترغیب سالکان مناسب این طریق در الست برای که مشغولی بکار آید
و از روح بزرگوار حضرت خواجه بهاء الحق والدین الخواجگان طلب کنید زیرا
که روح پر فتوح ایشان بر داعی واقع شده هر که از سر اخلاص متوجه شود
دل العادل خواهد اندر نیک الحجه حق و صواب باشد حق سبحانه و تعالی او را روزی
نماید و از شر شیطان و تابع او را امان بخشد بعد از آن فرمودند که در آخر
رسایل خواجگان این دو بیت نیز مذکور است تا رای کی بند بس در این دو
عالم که برناید زجانت بی خدا دم اگر تو پاس داری پاس انفاس
بسلطانی رسانندت از آن پاس میفرمودند در حضرت شیخ عبد الکبیر از مولانا
علاء الدین محمد پرسیده اند ظلم چه معنی دارد گفته اند در وضع الشیء فی غیر محله را ظلم میگویند
شیخ قدس سره فرموده اند پس دل که محل یاد کردن حق است هر چه غیر آن در آنجا می نهند
ظلم باشد شیخ فرید الدین رحمه الله تعالی فرموده اند اگر در کار حق مردانه باشی تو باشی جمله
هم خانه باشی اگر انفاس را ضایع نسازی بجه باشی و نگذاری ببازی چو فردا عمر جاودانه

بخوانید

بیابی

بیابی به پیش تخت آن همیان بیابی میفرمودند از مولانا عبد الغفور رسلا در خواب دیدم
گفتم در وقت مطالعه چکار کند که اگر تمام خود را به مطالعه متوجه سازد چیزی معلوم
نمی شود و اگر بعضی خود را بادی متوجه ساخت از حق غافل میماند فرموده اند چون نیت او در آن
مطالعه نجات است آن مقدار او باد مشغول است معذور است اما چون سر از مطالعه برآورد معذور
نیست میفرمودند هر که غافل باشد از هر لحظه و هر دم را دم آخر نداند و بسیار حق اند مر را میگذرانند
مردنا دانیست زیرا که اگر انفس باز نیاید آدم بعدم میروند چون مرگ آمد باز نمیگردد و مهلت نمیدهد
لقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون هر دمی بنز عیمت جز روح جانت را
بنگر اندر نزع جان ایمانت را عمر تو مانند همیان زر است روز و شب مانند دینار شمر میفرمودند
که در راه مکه درین تردد و تفکر بودم که سر درین چه باشد که تا بلا اله الا الله کلمه محمد رسول الله را
ضم نکنند مسلمان نمی شوند باز بخاطر فقیر رسید در قیقو اند که لا اله الا الله اشارت بمرتبه
کنه ذات باشد و محمد رسول الله اشارت بمرتبه اسما و صفات تا کسی بذات و حقیقت و باسما و صفات
اقرار نکند مسلمان نمی شود پس بی الزم باشد ایمان بذات و صفات و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم مظهر جمیع اسما و صفات اند قبیل محمد صلی الله علیه و سلم اربعة احرف و رسول اربعة احرف
و الله اربعة احرف و الحکمة فی ذلک ان السنة لا تتم الا باثنی عشر شهرا کذلک دینک لا یتم
الا باثنی عشر حرفا یعنی محمد رسول الله میفرمودند که باباجدر ابدال بدیدن مولانا نور الله
میرفتند شخصی پرسیده که هدیه تحفه می بری با ایشان گفته اند این بیت یاد کرد
بر لب نهم بیاد تو باده حلال بلا اگر بر من وزد سیلی بیاد تو باده جام آن شخص ابدال را
گفته بر و تحفه خوب میبری میفرمودند مولانا جمال بده آمده بود بابا حیدر ابدال
بدیدن ایشان رفته مولانا محمد جمال در وقت ملاقات بسر انگشت ابدال را نصیحت کرده ابدال التماس
نصیحت کرده ملا گفته اند روز جمعه مسجد جامع آنجا وعظ گفته می شود بشنو ابدال گفته جوش گرا را
دریا کنار بردم اما تشنه هم بوده اید کوشش کنید فقیر کلمه چند بعد از آن گویم آیا حضرت بکمال الله علیه الرحمه

بسر انگشتان مصافحه کرده اند و شیخی مطلب النجیبه از ایشان منکر شده اند میفرمودند امروز ذکر
بیاد صحبت کنیم میدانید تا روز جمعه شما یا فقیر زنده خواهیم ماند دیگر فرمودند هر با هلال دنیا نگر
کنید باید درویشان ملاحظه شده ابدال بحضرت مولانا عبد الرحمن نیز ملاقات کرده بود ابدال
گفته مکه یکی از جام از خدمت حضرت مولانا عبد الرحمن فرموده اند از شیخ از مکه آمده اند
آن نمازهای زیادتی خود را میگذارند ابدال گفته مکه یکی هم از مکه می آیدی نمازی می آید
بعد از آن فرموده اند مرد بهوشی مینماید یا هی زاهدان و شیخان ریائیه ملاقات کنی
که اگر الله حب جنابی حد امیدانم ابدال گفته که اگر الله بجنابم حد امکر [illegible] مولانا عبد الرحمن
ساکت شده اند ابدال گفته هر میخواهی [illegible] کرامت [illegible] دروغ مگوی در هیچ
باب دیگر هرچه بخاطر رسد کرامت است حضرت مخدومی مولانا زین الدین محمود [illegible]
حضرت شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی میرفته اند بدیهای از دیهای خواقی فرود آمده اند
و حال آنکه مریدی از مریدان شیخ محمد تیبوشانی و آن دیه بوده دف زنند که شیخ الاسلام با مخدومی
مولانا زین الدین همراه بوده و رئیس دیه پیش ایشان دف زنند لاجرم حضرت شیخ آمده اند چه شود
که اگر مخدومی تشریف آرند نزد مرید شیخ حاجی محمد تیبوشانی و زمانی با صحبت دارند فقیر ملاحظه
نگاه داشت خاطر جانبین دارم هر معاداتی ادبی و کم خدمتی از این فقیر بظهور آید این
بایک سخن رئیس داشته آمده اند شخصی در مجلس غزلی خوانده که مرید شیخ محمد را حالتی شده
سماع برخواسته و ارادت آن کرده حضرت مخدومی مولانا زین الدین را نیز در سماع در آورد
ایشان خود را از و در کشیده اند بعد از آنکه درویش از سماع فارغ شد روی بحضرت ایشان
کرده که از درویشان کناره کردن از صحبت ایشان احتراز نمودن و بحلقه ایشان در
نا آمدن چون باشد ایشان هیچ نفرمودند باز گفته فقیر میخواسته از حضرت شما استفاده نمود
و ببرکت معاف بفایده رسد بار دیگر تکرار کرده حضرت ایشان فرموده اند که رخصت این است
که این کار را حالتی می باید یا ورزش شیخ و ما هیچ نداریم و بسیار منفعل شده و دم نزده در رد
طعام خوردن به پیاز خام میل میفرمودند ملازمان [illegible] گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
پیاز خام نخورده اند مخدومی فرمودند رفته تو پیغمبر شوی پیاز نخور میفرمودند از خواجه حبیب الله

فی [illegible]

که خواجه حبیب الله معتقد درویش اسماعیل بوده است در ماه رمضان از درویشان برای طعامی
درویشی گفته هر طعام خورده ام این را بمستحقان رسان کس خواجه گفته هر ثواب نیت
طعم هم خواجه را [illegible] درویش فرموده حالا رد کنیم به از آنست که بعد از خوردن
رد کنیم میفرمودند که درویشی چند نان در انبانی [illegible] نهان بوده مولانا نور الله
او را دیده فرموده اند که درویش نا خورده در انبانی نهاده میفرمودند مردی عزیز
چند خربزه به نیت تجارت بجائی میرفته در راه دزدان باو رسیده اند [illegible]
از و گرفته اند او از انجا بالعقب بیخوف و رعب نموده دزدان گفته اند بجایی میروی
در جواب گفته که بازار گرمی یافته ام میروم تا دیگر بیارم [illegible] تشویش کشیدن از
آمده و شد مردم بخدمت ایشان [illegible] مولانا زین الدین محمود میفرمودند که ابدال
در الغیدان بیمار شده بود و مردم الغیدان بعیادت او آمده [illegible] باز آمده
بود بعد از آنکه شفا شده ابدال [illegible] در سرای خود نشسته بوده که ناگاه قاضی رسیده
و بسیار عذر خواهی کرده ابدال گفته قاضی اگر میخواهی سوگند خورم که از نا آمدن
تو بیشتر راضی و منت دارم هر از آمدن تو میفرمودند [illegible] شیخ بجایی رسیده
که مردی از درخت جوز [illegible] در یک جریب [illegible] گفته [illegible]
[illegible] صد و بیست [illegible] گفته [illegible] صد و پنجاه [illegible] روان شده
گفته [illegible] حاجی برگشته او گفته تو از [illegible] حاجی ام گفته [illegible]
میفرمودند مولانا نور الله میفرمودند که با پنج مهم سودا باید کرد [illegible]
[illegible] شوی میفرمودند که مولانا [illegible] مولانا معین الدین
چون برخواسته اند از آن وقتیکه مولانا خواجه نماز میگذارده اند اندک تأخیری
واقع شده بود و در میان مردم مشهور بوده که خواجه نماز را بوقت نمیگذارند
از بس که تعجیل میکرده اند شیخ در پی [illegible] رسیده گفته اند این چه وقت نماز است
خواجه فرموده اند می باید در وقت گذارده شود خواه از آن جانب و خواه

والافی

میفرمودند در خواجه مذکور چهار زن داشته اند میر علیشیر با ایشان گفته اند می
بسیار بد مردم یکی دو زن دارد خواجه فرمودند آیا با آنحضرت هم نه زن داشته اند
چگونه خواهید بود مردم باید بدانند که اختیار کردن حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم نه زن را نه از برای نفس و حظ او بوده بلکه از برای تقویت و تمشیت
دکثرت رسالت و رغبت خلق بمتابعت آنحضرت بوده زیرا چه زنان اسرار را
مخفی نمیدارند از هر قبیله جلیله اختیار فرموده اند تا ایشان کما ینبغی از
صدق اقوال و افعال و احوال و اسرار و نزول وحی آنحضرت مطلع گشته بمردم
غرض غیر موافق فرستند با وجود در رشک مخالفت ایشان باکید تا بحقیقت نبوت
و رسالت آنحضرت بقبایل عرب روشن گفته اقرار برسالت آنحضرت از کذب
و بهتان و … عرب و غیرها از امور ناپسندیده آنحضرت را دانند میفرمودند
که مولانا قاسم خویش مولانا عبد الرحمن کار دگر خود را از لطیفه گفتن نمیتوانست
گذرانید و در درازی بوده در خدمت ایشان هم سخنان را در گوش ایشان بلند
میکرده شخصی از مولانا قاسم پرسیده باشد از این دراز بهر کس را اخوند است علی الدوام
فی الحال گفته این دراز گوش را اخوند است میفرمودند شخصی بوده او را حافظ
گاو میگفتند روزی طبقی پیش حضرت ایشان تحفه آورده بود شخصی از مولانا قاسم
پرسیده که این طبق را آورده ملا فرموده اند این گاو این طبق را آورده میفرمودند
که حضرت مولانا عبد الرحمن کار دگر میفرموده اند که بنا بر احمقی حافظ را یافتم چرا که عقل
داد را یکی … بوده حافظ … روزی در خدمت قرض سخنان میکند …
و این بیت را … اند لطفه … قرض باعوق کرد
تا بریزد … فرموده اند … مولانا محمد شیخ
والیس آمده … رسیده اند آن پل شکسته بوده … رسیده

از مولانا

از مولانا که این پل چرا شکسته مولانا فرموده اند زوری باو رسیده اگر از تو نیز
زوری بدیشان رسیده ایشان نیز خواهند شکست … میر قاسم این حکایت را
فرموده اند کبکان میخواستند که رسول الخ بحضرت سلیمان فرستند و التماس نمایند
که مردم ما را از یکی دو کار کنند اول آنکه اگر ما را گرفتند بکشند و نمالند و اگر میمالند
نکشند و بگذارند و رسول خود را بسیار مبالغه کرده اند در وقت عرض کردن ملاحظه
کنی هر در مجلس کوسه … ملازم خواهد … روزی و رقتی یافته که کوسه در مجلس
بنظر او رسیده عرض حال نموده قضا را کوسه در گوشه بوده در مقام جواب آمده … را
نیز بما اگر یکی از دو کار کنید ما نیز اکتفا کنیم اول آنکه مکیدید و بپوشید و اگر زنید …
رسول کبکان الزام کرده و این بیت مولوی خوانده اند آنچه کوسه داند از خانه کردن
بلبه … داند در خانه خود آن میفرمودند در رمضان … رسیده بود ملحدان
بالکلیه شورت میکرده اند جماعت مسلمانان در میان … النصیب
که بشهر … رویم … مسکن ملحدان … شخص … ذکر …
… قلعه … شهر … میفرمودند …
داشتیم گفت روزی از روزهای ماه رمضان بدیهی از دیههای قهستان گذر کردم
دیدم قهستانی تهی نان گرفته در میان گندمی از بلند شده بود در رفتن از عقب
او رفتم دیدم نشسته نان میخورد گفتم عید کردید مبارک باشد میفرمودند که این
رباعی از تجلیات مولوی رومی است و … کلام … را که مسید
وی بر سر گور ذله غارت کردیم … زبان … اند
آنکه دو روزه حضور دم زمان … در عید نماز بی طهارت کردیم … سر
گور عبارت از بدن انسانیست یعنی هنوز در ظلمات … گرفتاریم

و از قید هستی و خودپرستی نرسته بود که از فیض حق جزوی بمن رسید [و] بهره‌مند گشتم
قوله در باکاز الیح [?] یعنی هنوز گرفتار مرتبهٔ تعین و لوث بشریت بودم و بار شماری [?] شدم
حاجتمند بودم از درزالیک [?] اخلاق پاکیزه کردم که بلاد فاقه و مقامات دولتهای [?] حق
مشرف گشتم قوله لیلة [?] انکما الیح یعنی مسئله آنست که تا ماه عید نبیند [?] روزه
نمیخورند و الیح و او عید ظهور انوار حق و مرتبه تجلی ذاتی و وصول حقیقی است
پس مراد ایشان [?] آنست که هنوز وقت ظهور انوار حق نبود از جهت بی
استحقاقی و بی استعدادی و ناتمامی کاری که بان دولت عظمی مشرف
گشتم قوله در عید الیح یعنی هنوز بلذات و شهوات و آرزوهای نفسانی و امثال
گرفتار بودم و خلاصی حاصل نشده بود و در تجلی انوار و لقای حق سبحانه
و تعالی بکمال لطف و رحمت او شده گشتم اللهم اوصلنا الی مراتب اولیائک
بحرمت انبیائک [illegible] بجودک و کرمک یا ارحم الراحمین میفرمودند حضرت
خواجه حافظ شیرازی فرموده اند بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد جواب گفته اند که اینجا لوح [?] مقتضی مراد
داریم و آن هر دو حکمت جود است از جانب نفسیت [?] و خطا را نسبت میکنند نظر
بتحت القضا است هر بنده است و ازین جهت گفته اند علما رحمهم الله العباد در افعال
اختیاریه مثابون [?] و بیا قبولند [?] پس خطا را اینجا نسبت میکنند در تحت القضا [illegible]
بحکمت جاری [?] شدن افعال از ما در وقت جریان قضا و الله در قضا و مقتضی
خطا نیست و پیر کامل و مکمل یعنی ذو اصل الحق جوان [?] هنر میبیند و پیر را از ماد
شدن خطا معذور میدارد در ما چه سخن فرید الدین فرموده اند که نظر در سر
بی نوران یک [illegible] جمله را این [illegible] بخلاف پیر کامل و مکمل

که هرگز [?]

[illegible]

بیت

که بدین خطا گرفت میکنند مرید را گفته اند حضرت خواجه حافظ شیرازی فرموده اند
اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک
کلام ایشان این معنی دارد که اگر از آن شراب عشق و شوق [illegible] اتفاق
که دهد کار تو را بخت و ترا از آن ذوق و حالتی روی نمود اگر حاجی یا جرعه بر زمین
وجود تشنه لبان بوادی غفلت ریزی تا بسبب هوشیاری و بیداری ایشان
شود الحق هر چند خبر [?] تو باشد در آن امید است که بواسطه این شفقت که در حق
بندگان خدای بجای می آری حق جل و علا فیض رحمت [illegible]
و ترا بمنازل علیه رساند و هر آنچه تو روی آوردی از غیر حق بحق گردانیدی حق نیز
روی تو از غیر خود بخود گرداند میفرمودند که اگر کسی سوال کند که اگر کسی [illegible] اتفاقا
را [illegible] دانند گاف [?] می شود و [illegible] دانند معصیت کرده بخدا اتفاقا استخفاف
کرده باشد و استخفاف بحق کفر است جواب آنست که در وقت معصیت اگر آن
شخص را بحق حضور باشد پس استخفاف باشد زیرا که هیچ کس بتقدیر
قضای معصیت رفته او را در آن زمان غفلتی و نسیانی می شود و در آن حین
آن معصیت از وی صادر می شود اگر چنین نباشد در مراد انبیا و اولیا مشکل
می شود چرا که از بعضی لغزشی واقع می شود میفرمودند که این حیات [?]
در نزهة الارواح آورده است هر بنده که بجهد و سیلی [?] شود [illegible] نباده [?]
را فرزین توان گردانیدن [?] میفرمودند که گنج دار و فرید [?] این دارد
که چون نظار [?] میل بدنیا و حطام او پیدا کنی بباطن نیز مشغول نشوی و نقد
حضور بحق را [illegible] شیطان ندهی و از خدا شرم داری زین حرفها
اندکی اندکی باز بر که این سخن بر حق بود و آن زمان میفرمودند
که مولانا علاء الدین از پیر خود مولانا سعد الملة والدین این دو بیت را

الیک

نقل میکردند اند کار کن کار بگذر از گفتار زانکه از کار حل شود اسرار کز لا لعل باید
گان گن گو هر وصل بایدت جان کن میفرمودند حضرت شیخ فرید الدین محمد
عطار در منطق الطیر دارند هر سر موی چون موئی شود در کوی او بیک موی
بود در موی او گر تو هستی را لابایان ور دیده ور موی موئی ایمان
بابی در نگر در سر موئی بگذار از خودیت الفت دیو زحیر براید از
بدبیت میفرمودند حضرت مولوی رومی در مثنوی فرموده اند زور را بگذار و
زاری را بگیر رحم سوی زاری آید ای فقیر بیر از وند هر که راحق تعالی
منه گفتم من از صاحب وصال اصل حق بجذبت لیکن خواجه باشی
کار کن موقوف الجنه به مباش زانکه ترک کار چون نازی بود نازکی
در خور دجان بازی بود نی قبول اندیش و نی رد ای غلام امر او
نهی را می بین مدام خواجه باشی اهم برد و کسی را که ملازم بیک شنید
میکویند هر باعی حضرت مولوی را نیز فرمودند که چه سبب تقدیر از دد در
برنمی اید تقدیر برد دعا سعی باید کرد چون فرمود حق لیس للانسان
الا ما سعی حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن راست عرف که نام
نیک کن کام نامه را چون اجل کوته کند باقی نماند جز نام کل هیلی بگذار از
روی امت عفو از همه آمر در اتمام کار دین اهراینت اهتمام میفرمودند
که در طاعت و عبادت و ذکر حق هر چند ریشند ظاهر شود ترک آن نباید کرد زیرا چه
بیت
شاید از ظاهر شوق داکر ظاهر شود شاید در ظاهر نا شدن فایده باشد
که از اندازه درست ای طالب هدایت گرت باید این راست کار ازمراه نوشته
نه نقد راست و بیدبو راست بین نقد صورت سید ار بود معان کفر بد نقد معنوی اید و
فخر ابیات است میفرمودند در وقت یار کردن حق امید وار فیض حق می باید بود

کرداد

کرداد او همان نخواهد بود و باین عمل نماید بلکه فیض را برای آن خواهد در و تبه او را فیض گرفته
بحق واصل گرداند بنوعی که او را الخود و بیخود شعور نماند چنانچه حضرت خواجه میفرمودند که چون
بیخودیترا در رباید مرا آن وخود را با آن بیخودی ده و این بیت خواجه حافظ را خواندند
حضوری گر همی خواهی از و غایب مشو حافظ متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها مقصود
از ذکر آن است که حقیقت دل بحق سبحانه و تعالی آگاه شده از غیر او شعور نشود فرد
یار و میل داشتن است سوی فرد خوش آنکه خاطر از همه اغیار فرد کرد باطل بگذارد
فارغ از باطل شود آگاه بذکر حق چو ما واصل شود والذکر ربک اذا نسیت ای عن الله یعنی
که بگو تو ذکر ما از دل و جان وقتها فراموش کنی هر دو جهان میفرمودند مولانا
نور الله میفرمودند مولانا رحمه الله اهل لسانی ظاهری عملی نموده اند مریدان
ایشان نیز عمل برسانی ظاهری فرودآمده از سانی معنوی محروم مانده
میفرمودند هر ظاهر را موافق باطن و باطن را موافق ظاهر می باید ساخت
و دشوار از طاعت کردن داشت زیرا چه کاری از طمع اجرت میکنند بهتر از آن
کاری میکنند بی طمع اجرت است و این نسبت بمبتدیان است اما نسبت
بمنتهیان توجه باینها مذموم است لان حسنات الابرار سیئات المقربین مقرب نسبی
میفرمودند مولانا علاء الدین میفرمودند شیخ عبد الکبیر یمنی از مریدان ابو
شیخ عبد الرحمن مرادیست از فقیر بعد طلب قابلیت پرسید نمود ذکر کدام را کو شید گفتیم
لا اله الا الله را فرمودند لا هو الذکر بهذا العبارة گفتم شما بیان فرمایید فرمودند
که ذکر آن است بدانی نمیتوان دانست فقیر عرض کرد از زبان و اشتر بیان فرمایند
فرمودند که سی را از حق سبحانه و تعالی الفضل خوف بمرتبه الابوین رکنه ذات
رسانند یقین شود او را چنانچه او دانسته نمیتوان شناخت حق تعالی
جل و علا بکنه و صفات نمیتوان دانست

المقربین

میکویند

فرمایند

میفرمودند که هر کسی هر چیزی میفروشد از و تا بهتر نمونه نماید و مردم آن چیز را بهتر بشناسند چون
حق سبحانه و تعالی از مثل و مانند و نمونه نیست پس چون خلق وی را بشناسند لقوله تعالی
لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم والبصیر میفرمودند که علم الیقین و عین الیقین
و حق الیقین هیچو دیدن دود آتش و دیدن آتش است و همچو بوئیدن مشک
و دیدن و خوردن آن است و نزد محققان مراد از علم الیقین آن علمیست
که حاصل شود از دلیل و برهان و از عین الیقین علمی است که حاصل شود از مشاهده
و کشف و مراد از حق الیقین مشاهده حقیقت جنید در بلندترین مرتبه میفرماید حق
الیقین آن است که سالک بجهان مشاهده غیوب کند چون محسوسات را میکنند میفرمودند
که حضرت آدم را سه چیز گزیدند عقل و ایمان و حیا آنگاه عقل را اختیار کردند ایمان و حیا
نیز رفت با عقل گفت هر جا که ایمان باشد من آنجا باشم میفرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در آنکه حضرت امیر کرم الله وجهه بنا بر وحی از عقب امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله تعالی عنه میفرستادند که رفته خطبه بخوانند دو چیز ملاحظه رسید یکی آنکه از
فصاحت و بلاغت داد و تاثیر کلام در نفوس خلایق برابر پیغمبر و حضرت امیر کسی دیگر نبوده
دوم آنکه در نسبت بپیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکتر از حضرت امیر نبوده میفرمودند که
در آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از کفار قریش شکست خوردند از بالتواسیه و عجز الیان نبوده که
رضا بقضای الهی بوده و در برابر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست بدعا برای فتح برداشته و ابابکر صدیق
رضی الله تعالی منع میکرد از مبالغه دعا بنابر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از انبیای
اولوالعزم بود میترسید که مبادا تیر دعای آنحضرت بهدف اجابت رسد و ذریات آدم
از روی زمین برافتند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه الصلوة والسلام و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و آله که مبالغه می نمودند در دعا بنابر استغفار و بزرگی حق بود که از انجام کبریایی
و عظمت حق چه پیغمبر و چه چندین هزار اگر راه بخشش گیرند سر موی تفاوت نباید
میفرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از صحابی سه دروغ قبل کرده اند اول آنکه از وی

برسیدیم

برسیدیم امروز روزه میداری گفت آری و بعد از روز چیزی خورده بود دوم آنکه برسیدیم که چند فرزند داری
گفت دو فرزند و حال آنکه بیشتر داشت سیوم آنکه برسیدیم چند زر داری گفت ... دینار و حال
آنکه بیشتر داشت چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از وی پرسیدند که چرا دروغ گفتی گفت
یا رسول الله نه شما فرمودید که هر که ایام بیض روزه دارد چنانست که تمام سال روزه داشته باشد
و من بیض میدارم و نه شما فرمودید که فرزند آنست که پیش فرستاده باشی و من از دو فرزند یکی پیش فرستاده ام
و شما فرمودید که زر آنست که در راه خدای تعالی داده باشی و من از هزار دینار ... داده ام
میفرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که بیمار را گاه باید که توبه و صدقه
و پرهیز توبه از جهت آنکه شاید از گناهی واقع شده باشد و بسبب آن بآن مرض گرفتار شده باشد
و صدقه بجهت آنکه حدیث پیغمبر است الصدقة تطفی غضب الرب چنانچه توبه گناه را محو
میکند صدقه ظاهر بلا را دفع میکند و پرهیز از جهت آنکه شاید مرض او جمع شده باشد از سبب پرهیز
بتحلیل رود و از آن مرض خلاص شود میفرمودند که اگر کسی میخواهد که خود را بشناسد صفات
منافقان و کافران هم در قران بیان است مطالعه نماید که کدام صفت از آن صفات دارد
اگر صفات مسلمانان دارد ثبوت آنرا از حق سبحانه و تعالی مسالت نماید و اگر صفات منافقان دارد
توبه کند و استغفار نماید و اگر صفات کافران دارد ایمان خود تازه سازد میفرمودند
که برسم تفرج بر بالا باره قلعه قندهار رفته بودم در حین محاصره ترکمانان در وقت نزول بلا بحق
بازگشت و التجا باید نمود سلامتی خود و جمع مسلمانان را از شر ظالمان و حاسدان و فتنهای
آخر الزمان از حضرت عزت جل و علا مسالت نمود زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در غزوه دست بدعا بر آورده میفرمودند یا ارحم الراحمین برحمتک استغیث و بعضی از
اصحاب در ماده دعاتی که میان ایشان یعنی حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و معاویه واقع شده
بود مرفته بدعا اشتغال نموده اند چنانچه حضرت ابابکر ... منع میکرد که اگر میانه
صحابه جنگی واقع شود تو بقتار تو روی ... خدای تعالی ...
نیز حاضر نشده باید دانست که بعضی از صحابی ...
نه از جهت آن بوده که امیر را بر حق نمیدانسته اند بلکه از جهت آن بوده که میدانسته اند
که علی رضی الله تعالی عنه ...

که مولانا نور الله میفرمودند از جانب اشتیاق مولانا غیاث الدین احمد است میفرمودند که مولانا
محمد روجی میکفته اند مولانا غیاث الدین احمد را منجواهم از برای تمام اجازت نامه بنویسم
در طریق خواجکان از برای مردم میکفته بشبیه ایشان فرمودند در اصلاح حیات این اوست میفرمودند
که فقیر مولانا نور الله کفتم این حکایت بسیار ایشان فرمودند که مولانا غیاث الدین احمد
برابر رو حیثیت ظاهر او باطنا بلکه از دیکران بیش مثل مولانا عبد الرحمن و مولانا علاء الدین
محمد که زیرا حالات اهل الله را دارد بی تواضع و شهرت در دیکران مبتلا اند و از سخن بدر
ایشان مولانا علاء الدین محمد بن المعلوم می شود میفرمودند از حیات الدین احمد را حالت
میفرمودند مولانا غیاث الدین احمد میفرمودند هر که حاشیه نوشته و کوشش نمود که
در حل کردن عبارت و منقح ساختن معنی آن در دین محمدی امداد فرداً در زمره علما
محشور کردد میفرمودند مولانا محمد روحی میفرمودند مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
جوان جواهند لیکن در کوه ایشان تاریک شد میفرمودند تعزیت آن زمان میفرمودند
که حضرت زنده فیل فرموده اند که در هر چهار ده صد سال شخصی پیدا شود که آثار لطف
خداوندی در باره او ظاهر و هویدا باشد در خلق عالم ببینند و دانند مولانا نور الدین
عبد الرحمن فقیر کفت ایشان چهارده بار ریاضتها که از حضرت زنده فیل منقول است از حضرت مولانا
نور الدین عبد الرحمن شنیده شده فرمودند ایشان در میان مردم آن ریاضتها را کشیده
بمراتب علیه رسیده اند و در زمین شیخ الاسلام هرات میفرمودند الحال ایشان حق را بعد
ریاضت در خلوات می شود شیخ زاد در وقت کشتن آن رسید مولانا عبد الرحمن و مولانا
نور الدین محمود و مولانا نور الله از مریدان مولانا سعد الدین محمد کاشغری اند اما فتح مولانا
نور الله و مولانا علاء الدین محمد از پیش شیخ عبد الکبیر یمنی شده و مولانا غیاث الدین که
میفرمودند کار مولانا علاء الدین محمد در آخر بجایی رسید که مولانا محمد کوشیده است
ترجیح داده اند مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی را بر ایشان فقیر کفت اثر این جا بشنوی میدانیم

فرمودند

[illegible] مولانا علاء الدین [illegible]

۳۵

فرموده اند از سخن یک حکایتی نرسیده زیرا که رسالهای امام محمد غزالی طوسی صاحب او شده
و شیخ فرید الدین عطار در منطق الطیر دارند که آمد حصه مردان را حصه ما کفت آمد
اینست در دم میفرمودند بسیاری در صحبت مولانا علاء الدین محمد بد الت رسیده اند
و از اهل سوالات شده میفرمودند مولانا محمد عبد الله فرخود در میکفت این در وقت توجه
با آن عالم مولانا نور الدین عبد الرحمن بال زدند تا بر فتند و مولانا علاء الدین محمد بر فتند
وی آمدند بی بال زدن میفرمودند مولانا محمد امامی این کلام را در کشف بجوابی انکشت
یافته اند بعضی میکفته اند مولانا ظاهرا صورت اعتقاد خود را یافته اند و بعضی
میکفته اند مشرب توحید داشته اند و خود را در توحید حق فانی می یافته اند و کاهی
مقام و رتبه نبوده اند مولانا محمد امامی را است دیده اند بوقتیکه حضرت حق در سلک نظم
آورده اند ما کلم شدیم در طلب الامور از سالکان ره اند هر کس را
میفرمودند شیخ علی ضو فرمودند از حضرت مولانا محمد تا بادکانی شنیده ام که دو
بی ادبی نسبت بحضرت شیخ بزرگ واقع شده بود در حالت آنکه در عقب امام
مصلی انداخته بودم شیخ فرمودند امام مصلی ندارد مصلی را کفتم در مذهب
یعنی شافعی نقصان ندارد دیکر آنکه وضو ساختم و یکپای فرو مانده که بوقت الکن آن
نو آکار فرمودند پای دیکر را شسته متوجه انکار شدم پای اینهاست میفرمودند
انکار شدم میفرمودند که تعظیم ظاهری علامت نیکو کیست چه اصل تعظیم باطن است
تقیید آن فرمودند فقیر حاشیه بر فصل الخطاب مینوشت ایشان بر وی میکفتند
بتعظیم ایشان برخواستم فرمودند بالفعل با مرخ مشغولی و از و باز میانی نشاید ترا و دیا
مسلمانی را فایده دهد و از این تعظیم هیچ فایده نیست اصل تعظیم دل است
میفرمودند در بیان معنی است آنکه شخصی دعوی بند کی حق سبحانه و تعالی میکند و اکثر
بر در خانه صاحب خود نیز روز فقیری عرض کرد از منی التوابع الیه سبیل را واقع شده فرموده اند
که فان خیر الزاد التقوی نیز نازل شده و قال بعضهم معناه و تزودوا السوال الدنیا با الطعام

میکفتند

اول

وتزودوا ... الدنیا بالتقوی فان خیر الزاد التقوی میفرمودند در شاه طیب وقتی که بمکه میرفته اند
چون بغداد رسیده بر منبر مسجد جامع بر آمده بجهت نصیحت خلق بالکلی عمومی نموده مردم را
این تعجب شده که این قلندر بچه چه خواهد گفت ایشان این معنی را فهمیده فرموده اند که عزیزان
نا تراشیده که دیدند تعجب بکردند تراشیده که دیده اند تعجب میکنند و تراشیده ام ریش
از بهت آن بوده عوض ... نامحرمی ~~باین رسیده بود~~ در وقتی ایشان در خواب بوده اند
روی خود در مجلس ایشان رسیده بود ایشان در زمان بیدار شده همه ریش
طلبیده که محاسن خود را تراشیده گفته اند هر محاسن که روی نامحرمی بان رسیده باید که
خدا بوده بر هم میفرمودند که شاه طیب از زیادت لطیف داشته و از اهل کشف بوده
و قلب عشق داشته و دعوی ابدالی داشته و در علوم ظاهری بمرتبه بوده که یک آیه را
بهفتاد وجه بیان کردی جمیع علمای آن زمان قبول نموده ... اند و ریاضات میکشیده
می کشیده که چنانچه آب در روزه میمنون بعد از ده روز یا پانزده روز یکبار
افطار میکرده و بتدریج در هر ده روز یکبار افطار میکرده چنانچه فرموده اند بیت
میلم بنان و آب نه از بهر زندگیست ما بوده ایم زنده و این آب و نان نبود
میفرمودند که شاه محمود پدر شاه طیب بدیدن حضرت شیخ زین الدین رفته بعد
حضرت شیخ فرمودند که مردی با شما همراه است چون شاه طیب صبی بوده پدر شاه
طیب گفته اند که مردی همراه نیست شیخ فرموده اند بوی مردی می آید آنگاه گفته اند
که کودکی هست که اسب نگاه میدارد شیخ فرمودند بیارید وی را چون آوردند
حضرت شیخ فرموده اند که اهل دل همین است زیرا چه آثار ولایت در روی پیدا بوده
با وجود کودکی چنانچه در صفت سالک کشف قبور داشته حضرت شیخ شاه را نزد خود نشانده
دست راست خود بر سر شاه نهاده اند و دست چپ را بر زنخ ایشان و گفته اند
که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله چون سه بار کلمه طیبه را شاه گفته حضرت شیخ فرموده اند
که خداوندا این کودک را باز بینیم یا نه چون شاه دوازده ساله شده اند بجهت تحصیل

علوم

علوم بخارا رفته اند و بعد از تحصیل علوم به ریاضت مشغول شده بمراتب عالیه رسیده اند
دیگر حضرت شیخ شاه را ندیده اند و شاه نیز حضرت شیخ را ندیده اند و از ابیات
ایشان است پیر ما حضرت بابا علیشاه کرکی ... اند حضرت بابا فرموده اند ...
ابیات شاه طیب را باز اندازی که از رخنه بر آن طرف جستی و سلطان احمد ... ایشان
نیز از اهل کشف بوده و نسبت بحضرت زنده فیل نیز داشته از جانب مادر چنانچه فرموده اند
زنده فیل و طبیبی ما تیم مولانا غوث الدین احمد بدان که سلطان احمد موحد آمد که بعد از ...
ایشان بر آمده اند بیاران خود گفته اند که دیدید ایمن درآ در این عالم ... بوده ...
در عالم دیگر سیر میکرده و در آن ... نجات ... در انند ...
دگرند ... تو در دیده در ایشان کاین بیرون ز دو کون در جهان دگرند میفرمودند
که روزی سلطان موحد بخانه ایشان خود رفته فرموده اند که در این خانه ... چیزی
پیدا شده که قبل از این نبوده تفحص نمایید ایشان تفحص نموده چیزی یافته اند سلطان
فرموده اند این طاقها را ... ملاحظه نموده اند کتابی پیدا شده و این کتاب را
مبتدعی از اهل کشف بوده بخدمت ایشان آورده بود که این را ترجمه کنید حق حقیقت
کار بر ایشان معلوم نبوده قبول این امر کرده بعد ایشان بنور ولایت دریافته اظهار
نموده اند ... که ریاضت ... صنایع میکرده اند ... تا پاکی
ریاضت ... کشف شده ... عجب نیست زیرا که آب خندق را نیز با وجود ... او را
چون روزی چند در یکجا میماند صافی پیدا میکند که ماه و ستاره در وی مینماید اما چون
می جنبانند باطن زنا پاکی او ظاهر میشود میفرمودند در ... سلطان موحد را در خواب
دیدم بعد وفات ایشان این رباعی ... یکچند ... زاهدان مقلد گشتیم
یکچند بشیوه عابدان معبد گشتیم ... بتقلید احد میگفتیم تا عاقبت کار موحد گشتیم

دیگرند

میفرمودند حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بدیدن مولانا محمد تابادکانی
آمده بودند و دو کتاب در خانهٔ ایشان دیده پرسیده اند در چه کتابهاست میفرموده اند
که یکی کلام خداست و دیگری دیوان ماست از ترس تمام دیوان ما بپناه کلام الله
برده فقیر گفت مشهور در میان مردم اینست که حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
نقل مذهب کرده شافعی شده اند فرمودند بخود واقع مردم قرار گرفته اند کتاب چهار
مذاهب حضرت شیخ سعید فرغانی را از مکه همراه آورده بودند که مسائل احوط عمل میفرمودند
مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها میفرمودند از مولانا
عبد الرحمن [illegible] شنیدم که فرمودند تحفه مولانا محمد تابادکانی را [illegible] رسیده اند
برنزد ایشان بر مولانا محمد امین الدین وحدت شده مولانا محمد امین الدین
فرموده اند که کمال اعتقاد داشتم با ایشان امانه در این مرتبه میفرموده اند که مولانا
نور الله [illegible] پیش مولانا محمد امین الدین [illegible] رسیده بعد [illegible] ایشان از مریدان
و ایشان از مریدان کار کرده حضرت شیخ زین الخوافی اند بواسطه زیرا که
درست ازان مولانا جلال الدین قاینی دارند بعد مولانا محمد امین الدین میفرموده
اند در بیعت حضرت شیخ [illegible] میفرموده اند در بیعت جلال بیعت
مالست زیرا مولانا جلال الدین نیز از مریدان مالست و مولانا محمد امین الدین
[illegible] را ملاحظه در واقعه بر حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
عنه گذرانیده بوده اند و حضرت امیر کرم الله وجهه چند جا ازان [illegible] را
راست کرده اند چون بعد از واقعه [illegible] را ملاحظه نموده اند اثر حک
و اصلاح ظاهر بوده بعد ازان [illegible] را از ایشان دزدیده بودند
در آمده گفته اند [illegible] امیر کرم الله وجهه در جای [illegible]
در واقعه [illegible] رسیده [illegible]

خواجه [illegible]

خواجه [illegible]

میفرمودند مولانا محمد شیخ ویس که از استاد باخرز بودند و عالم العلوم ظاهری و باطنی
دار و [illegible] حضرت شیخ جام بودند چون بشهر آمده اند مولانا محمد تابادکانی بصحبت
ایشان رسیده اند ایشان سخنان میفرموده اند چنانچه مولانا محمد را وجد شده برقص
برخواسته اند و رقص کنان رفته بعد از دو روز کسی فرستاده اند که هنوز از خمار بیرون
نیامده ایم بنابران در ملازمت تقصیر واقع شده میفرموده اند مولانا غیاث الدین احمد
میفرموده اند مولانا محمد امین میفرموده اند چون صلوة میفرستادم که اللهم صل علی محمد
و علی آله و صحبه و سلم بخاطر گذرانیدم [illegible] یاد و حصه ثواب ازان بحضرت امیر
که دو چیز دارد یکی خویشی دوم آنکه صحابی است بعد ازان چند نوبت در [illegible] گذرانیدم
حضرت امیر را در خواب دیدم فرمودند مولانا محمد امین مکر رافضی شده [illegible] اعتقاد
اهل سنت و جماعت [illegible] تبرک و قرار داده اند دوست باید داشت
بیت در باغ نبوت [illegible] آن به که در
اولست ازان جا نه به آن به که در او [illegible] میفرمودند که امام
اعظم ابو یوسف را تکلیف امامت کرده امام یوسف ابا نموده و امام فرموده اند
بتو می آموزم [illegible] رفته اند بعد از فراغ [illegible] طلب [illegible] کرده اند فرموده
که این [illegible] امامت [illegible] میفرمودند [illegible] سال [illegible] گوهی
گرفته [illegible] فایده [illegible] بعد از گفت [illegible] بسیار گفته [illegible]
و برکت [illegible] میفرمودند جز راست نباید گفت و هر راست نباید گفت
راستی آور [illegible] راستی از تو ظفر گرد کار [illegible]
[illegible] راست اگر [illegible] میفرمودند [illegible] چون دست [illegible] رسند
برکت [illegible] آرزوی عدم [illegible] میفرمودند مولانا رکن الدین
خوافی [illegible]
در وقت [illegible]

شخصی ظاهر شد و سه کاسه چوبین سیاه دانه بی اذن ایشان یک دانه یک دانه
بعد از آن بخدمت ایشان آمده از خوردن پاک شده بیاید چیزی را بردارم میفرمودند
چون تمام شود بخواهم آمد باز رفته آنچه در ته چیزی بود پاک کرده بخوردن مشغول ساخته
آمد که بیایید تا بجانه کنیم تا بنهان فرمودند چون تمام شود بخواهم آمد بعد از آن آن
شخص رفته رفته دو سه کاسه سیاه دانه را از آن کس گرفته بخوردن ملحق کرده
آمد عرض نمود که تمام شد ایشان همراه رفته اند و چیزی را برگرفته فرموده اند از
حال الله دو سه کس دیگر بود نا آمده ما با آن سبب بوده اند چون دو سه کاسه سیاه دانه
را بی اذن باو داده دید شیطان نیز کاسه ها برگردانی میزدند برکت آن با ایشان زهر
میرفته میفرمودند که اگر کسی میخواهد برکتی حاصل شود چون غله رو گرانی نهاد
و به ده دوازده رسد که باید فروخت زیرا که قحط بودن زیاده از این شد مسلمانی
دیگ و طبق و کاسه و کلیچه خود فروخته بغله داد و ایشان را از آن طعام خورانیدی
حاصل شود میگویند الهی برکت نیابی میفرمودند که اگر کسی فراغتی میخواهد
بمضمون این رباعی عمل کند بخواهی از غم خلاص یابی بگمان در خانه خود کنجی
کسی را بنهان در صحبت کس بخواهی خود مفلسی ضامنی شو و امانت از کسی
مستان میفرمودند هر کسی که امانتی از کسی میگیرد از دو حال بیرون نیست
خاین است یا بی عقل میفرمودند مولانا شمس الدین میگفتند در دعوی
که بی نور است بخواهی شد و خواهی گذشت با نجاروی بهتر است میفرمودند
که کسی میخواهد بحضور شود و کار کند متاهل نشود و در وطن خود
نباید بود درویشی یحیی زردی بود از جرجان خواف میگفت

کاسه سیاه دانه

مشتور

که یاران ما

که یاران ما و ملایان هرگز راست نخواهند شد زیرا که میان ما و ایشان تولنت ماه گشتن
منصور است میفرمودند هر در سرای مولانا علاء الدین محمد بعضی از طالبان ایشان
مکرر در آن امد که آیا ذکر گفتن فاضل تر باشد یا قرآن خواندن ایشان در ان حال بیرون
آمده استغفار فرموده اند که یاران چه بحث داشتند کیفیت را بعضی از ایشان
رسانیده اند میفرمودند مولانا که بخبر الود بودن بهتر از هر دو است بیت
گر تو یک لحظه با خدا باشی به که صد سال پارسا باشی ای زمان کز خدا جدا مانی
در جهنمی و لی نمیدانی و با این تقریب این بیت را خوانده اند مذکور طالب چه خواهی از ذکر
این است همه خلاصه فکر میفرمودند شیخ ابوالحسن خرقانی میفرمودند که اگر کسی ترا وردی یا
گوید و با آن حق را خواهد بهتر از آن قرآنی خواستن بود که با آن حق را نخواهد در
نفحات مذکور است که ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره گفت بنده به من خدا یاب
الحق تو ازین جمله الثقلین یک شبه دل او در دل تو یا از یکی در اعتبار محبت و مودت
و صحبت برابری میکند کردگار را دمی و پری را این بیت بسیار میخواندند
ای برادر تو همان اندیشه باقی استخوان و ریشه میفرمودند
که در سلسله خواجگان است در عقب هر ذکری ملاحظه این معنی باید کرد که خداوندا
تو باید مقصود و رضای تو مرا میدارم و این مشغولی را در جمیع احوال در رفتن
و آمدن و خوردن و آشامیدن نگاه میدارند میفرمودند مولانا علاء الدین محمد
میفرموده اند در شکل اول است در خود مراد مقصود بسیار می یابیم و ذکر گفتن را
با ملاحظه این معنی در خود در وضع می یابیم مولانا سعد الدین محمد و مولانا علاء الدین محمد را
همراه خود نزد حضرت شیخ بهاء الدین عمر برده اند حضرت شیخ فرموده اند که این معنی را

هرچند در خاطر در روغ باید می باید گفت تا آخر زایل شود مولانا سعید الدین محمد
فرموده اند که این شخص ارشاد در اینجا نشاید زیرا که خاطر مرید را جمع میکند بعد
می باید مرید را در مقام گذارش دارد تعلیم میفرمودند که اصل سخنان مشایخ و صوفیه
آنست مرید دایم می باید مشغول کلمهٔ لا اله الا الله و معنی او باشد و بغیر او مشغول نباشد
که نزد این طایفه غفلت کفر است چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار در سلک نظم
آورده هر آنکو غافل از حق یک زمانست در آندم کافرست اما نهانست اگر آن
غافلی پیوسته بودی در اسلام بروی بسته بودی در اصطلاح صوفیه کافر
صاحب احوال تفرقه را گویند و جهد کند در تحقیقت ذکر متصف شود و حال او شود
چنانچه در فصل الخطاب حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره آورده اند حقیقة
الذکر ان الذی یبقی علی قلبه مع ذکره فی ذلک الوقت ذکر الف و لا ذکر مخلوق
فذلک الذکر الصافی هذا انتهی شغله ذکر الخالق مرا باید که طالب در انتظار
هر زمان صد جان کند در روی نثار [illegible] زمانی از طالب سالک شود نی دمی
نی دمی
آسوده نشستن ممکن شود کر فرو الستد زمانی از طالب و تندی باشد درین راه
بی ادب در حال ذکر گفتن هستی حق و نیستی و عدم غیر ملحوظ او شود
و او را انس به هیچ چیز غیر حق نباشد دانی مراد بصورت تواضع [illegible]
یعنی برای قطع تعلق ز ما سولیت زیرا که امام جعفر صادق رضی الله تعالی
عنه میفرمودند در معنی [illegible] الله عز و جل کهیعص [illegible] و او را باید
که مقصود وی غیر حق نباشد [illegible] از خدا غیر او خواستن [illegible]
یکی نوشی کرده در دنیا و عقبی فراموشی کرده خلاف طریقه بوده اولیا
تمنا کند

تمنا کند از خدا جز خدا در تفسیر کشف الاسرار آورده است که لا در کلمهٔ شهادت
گرچه بصورت نفی دارد در غایت اثبات است و در نهایت تحقیق اشارت ارباب معرفت
آنست که لا در ابتدای کلمه نفی اغیار است و الا الله اثبات جلال الهیه یعنی
تا اغیار را بتمامی از دل بیرون نکنی حقیقت جلال الهیه در دلت سکینه و [illegible]
نکند بیت چو لا از صدر انسانی نگذرد در راه حیرت پس از نور الهیه باالله
انا الله نه بینی خاک و خاشاک درین ره چون نفی اثبات همه است و نفی و اثبات
بر راه شهادت اشارت میفرمودند کافری پنجاه سال کفر ورزیده باشد چون زبان
او بکلمه طیبه که لا اله الا الله محمد رسول الله جاری گردد ظلمت کفر پنجاه
ساله او را ناچیز گرداند کذلک چون بندهٔ مومن بهر مرتبه این کلمه را بر زبان
جاری میکند و معنی او را بدل قرار میدهد از پنجاه سال ظلمت بعد
و دوری و مهجوری خلاص یابد چون گفتی ورد خویش یکبار و گاه
گفتن لا اله الا الله بر تو بنور حق ظهور کند ظلمت عشق از تو دور کند
رباعی خوش آنکه دلت بذکر پر نور شود در پرتو آن نفس تو مقهور شود
اندیشهٔ کثرت از میان دور شود ذاکر همه ذکر و ذکر مذکور شود اما اهد
باید که در ذکر باخلاص گفته شود که اصل اخلاص است چنانچه عزیزی
در سلک نظم آورده ذکر را اخلاص می باید نخست ذکر بی اخلاص کی
آید درست میفرمودند [illegible] مولانا علاء الدین محمد [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم
میرفته اند درویشی گفته باشی از سر اخلاص [illegible] عیال بردم از [illegible] الطواف [illegible]
مشرف نمی توانم شد دعا [illegible] رانا بحضرت عرض کنید چون مولانا علاء الدین

محمد زیارت مدینه کرده اند و قصد مراجعت نموده دعای درویش را فراموش کرده اند
روح پر فتوح حضرت سید کائنات و سرور موجودات رحمة للعالمیان فرموده اند
که دعای آن درویش را فراموش کردی دعای ما نیز باو رسان و بگوی که ما نیز بدعا
مشغولیم و اشتیاق تو داریم از حضرت سلطان العارفین پرسیدند از این حدیث
که قال رسول الله [illegible] مفتاح الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله صحیح است فرموده اند
که صحیح است اما این کلید را چهار دندانه می باید اول زبانی بی دروغ و غیبت
دویم دلی می باید خالی از مکر و حیلت سیوم شکمی می باید تهی از حرام و شبهت
چهارم عملی می باید خالص از ریا میفرمودند حضرت مولانا علاء الدین محمد
نزد مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی آمده اند و فرمودند که بعضی از صوفیه
منهم شیخ عبد الله خفیف قدس سره چنین میگویند در معنی این بیت هر که را در کوی
غربت پای در گل ماند ماند او مگر در خواب خویش بیند دیار خویش را یعنی
هر که را پای طبیعت در طینت تعلقات بشریت فرو رفته و چهار دیوار هستی
وجود خود بر بسته را بمنجنیق غیرت در هم نکوفته و صحن دل خود را از
خار و خاشاک غیر پاک نرفته و از عالم ملک بعالم ملکوت سفری نکرده و ترقی ننموده
تا آفتاب حقیقت بر زمین دل او نتابد در زیان ابد بمانده است چنانچه
حضرت مولوی در مثنوی فرموده اند چون خری در گل فتد از گام تیز
دم بدم جنبد برای عزم خیز جای را هموار نکند بهر باش داند او که نیست
آن جای معاش [illegible] تو از خس [illegible] کم بد [illegible] که دلی تو زین

والحال

وحضار برنجبست مولانا علاء الدین محمد فرموده اند [illegible] کار مشکلست که [illegible] از ابرار فقه الله
و باین دولت و سعادت نرسیده اند حضرت مولانا نور الدین محمد عبدالرحمن جامی
فرموده اند بعد از تامل بسیار امید هست که هر که او روز با دیندار [illegible] و خوف
بینی کبیره را از سر بیرون کرده زبان را بکلمه توحید که عبارت از گفتن لا اله الا الله
و محمد رسول الله است [illegible] کرده باشد و بر آن بوده تا وقت موت رخنه در چهار
دیوار وجود بشریت خود کرده باشد و از آنجا بالا در رفته با جهان عالم [illegible]
خواهد شد و این رباعی را فرمودند در کوی توحید هزار صاحب ناموس است
تا خود بوصال تو کرا دست رس است آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم
آنکس که نیافت داغ نا یافت بس است تمت الکتاب الارشاد الطالبین
بعون الملک الوهاب الغافر الذنبین علی ید الضعیف الراجی الی رحمة رب
العالمین حاجی [illegible] ولد [illegible] خلیل الله عفی الله له و لوالدیه
فی یوم الثلثاء فی تاریخ العاشر من شهر رجب المرجب سنه هزار و [illegible]
هجری و [illegible] جلوس [illegible] در مسجد جامع [illegible] آباد

[illegible]

معلوم می شود که [illegible] باغ سخاوت [illegible]

[illegible] باغ علم [illegible] باغ تواضع [illegible] باغ خوف [illegible]

و چون در باغ علم در آید خار [illegible] را بیرون انداز و چون در باغ سخاوت در آید خار بخل را بیرون انداز

و چون در باغ علم در آید خار غضب را بیرون انداز و چون در باغ توکل در آید خار [illegible]

و چون در باغ تواضع در آید خار تکبر را بیرون انداز و چون در باغ [illegible]

و چون در باغ قناعت در آید خار حرص را بیرون انداز و چون در باغ [illegible] در آید خار [illegible] را بیرون انداز

بیرون انداز و چون در باغ خوف در آید خار [illegible] را بیرون انداز

در آید خار بدعت را بیرون انداز و چون در باغ [illegible] در آید خار [illegible] را بیرون انداز و چون عورت [illegible]

و چون در باغ [illegible] در آید خار [illegible] را بیرون انداز [illegible] شیخ گفت از بیکاری [illegible]

آهی برآورد و گفت ای شیخ [illegible] عورت گفت برو [illegible]

دار و [illegible]

وصلی الله [illegible]

محمد [illegible]